



جریانهای سیاسی اسرائیل

چکیده

نوشتار حاضر نظری دارد به جریانهای سیاست خارجی اسرائیل، نحوه رفتار سیاسی در اسرائیل و پیوند آن با شرایط درونی آن و بر این اساس به طبقه‌بندی جریانهای راست و چپ سیاسی موجود در اسرائیل می‌پردازد.

این نوشتار با بیان مفهوم طیف سیاسی، مسئله طبقه‌بندیهای سیاسی اسرائیل، جریانهای چپ از جمله جنبش صهیونیستی کار، احزاب کارگر مپای، مپام و کارگر را بر می‌شمرد و در جریانهای راست به احزابی همانند جنبش تجدید نظرطلبان صهیونیست، حروت، راست رادیکال، کاخ، تسومیت و تعداد دیگری از احزاب می‌پردازد.

در عین حال نگاهی دارد بر نقاط اشتراک و اختلاف احزاب لیکود و کارگر و تاثیر همه این جریانها بر سیاست خارجی اسرائیل که در آن مسئله اندیشه و رفتار تهاجمی این رژیم مورد بحث قرار می‌گیرد. و بالاخره نتیجه‌گیری این است که احزاب لیکود و کارگر دو جریان و طیف اصلی هستند که در پیدایش و تکوین جامعه صهیونیستی اسرائیل و سیاست و تاریخ آن نقش عمده داشته و هر یک به شیوه خود در پی برآورده ساختن منافع و توسعه‌طلبی اسرائیل بوده‌اند.

فهرست مطالب

مقدمه

الف - چپ و راست در طیف سیاسی اسرائیل

۱. مفهوم طیف سیاسی

۲. طیف‌بندی سیاسی در اسرائیل

۳. جریان چپ

۳-۱ - جنبش صهیونیستی کار

۳-۲ - احزاب کارگری

۴. جریان راست

۴-۱ - جنبش تجدید نظرطلبان صهیونیست

۴-۲ - راست رادیکال

۴-۳ - راست‌ملازم

۴-۴ - لیکود

۵ - اشتراکات و اختلافات لیکود و کارگر

۵-۱ - اهداف راهبردی و اصول مشترک

۵-۲ - تفاوتها و اختلافات

ب - سیاست خارجی اسرائیل

١- واقع‌گرایی

٢ - اندیشه تهاجم

٣- رفتار تهاجمی

نتیجه

مقدمه

از یک دیدگاه نظری، دولتهایی که در معرض تغییرات و فشارهای محیطی قرار می‌گیرند، یکی از چهار نوع انطباق رضایتمندانه، تهاجمی، (سرسختانه)، تبلیغی و محافظت‌یافته را به کار می‌گیرند. انطباق به منظور حفظ ساختارها و مشخصه‌های اصلی، امری است که واحد سیاسی با یک نظام، در درون محدوده‌های قابل قبول آن اتفاق می‌افتد. در الگوی انطباق تهاجمی، که با شرایط و رفتار جامعه اسرائیل همخوانی دارد، واحد سیاسی به هیچ وجه ساختارها و مشخصه‌های اصلی خود را بنا به خواسته محیط تغییر نخواهد داد. رفتار خارجی چنین جامعه‌ای به گونه‌ای شکل خواهد گرفت که محیط را با مشخصه‌های ذاتی خود منطبق کند. مبنای اساسی چنین انطباقی وجود یک نهاد، هنجار یا گروه اجتماعی، با چنان قدرت و انعطاف ناپذیری است که صاحب منصبان واحد سیاسی را بیشتر پاسخگوی خود می‌کند تا خواسته‌های نظام و محیط بین‌الملل را.

از منظر این نوشتار، جریان راست اسرائیل به عنوان یک جریان و گروه عمده، بر مبنای نهاد و هنجارهای صهیونیسم، به صورت عاملی تعیین کننده در رفتار و انطباق تهاجمی اسرائیل در عرصه سیاست خارجی عمل می‌کند. بررسی و تبیین چنین کارکردی علاوه بر اهمیتی که به خودی خود دارد، اجازه خواهد داد تا طیف سیاسی و دو جریان چپ و راست اسرائیل به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد. به این ترتیب جنبشهای پایه‌گذار، احزاب، مبانی فکری - ایدئولوژیک، تفاوت‌های و شباهت‌های دو جریان اصلی در طیف سیاسی اسرائیل در کنار مشخصه‌های نظام حزبی اسرائیل، به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار می‌گیرد. پرداختن به اندیشه و رفتار تهاجمی تصمیم‌گیران اسرائیل در عرصه سیاست خارجی نیز شیوه رفتاری و نقش هر یک از دو جریان، به ویژه جریان راست را در جهت‌گیری انطباق تهاجمی آن نشان خواهد داد.

الف - چپ و راست در طیف سیاسی اسرائیل

۱. مفهوم طیف سیاسی

در بررسی طیف‌های سیاسی، عموماً، به مفاهیمی چون «تندرو»، «لیبرال»، «میانه رو»، «محافظه‌کار» و «مرتجع» بر می‌خوریم که هر یک در رابطه با دو مفهوم «تغییر سیاسی» و «ارزش‌های سیاسی» جایگاه تقریباً مشخصی در طیف سیاسی و در میان دو قطب چپ و راست به خود اختصاص می‌دهند. تندروها شبیه کسانی که خود را شدیداً با وضع موجود ناسازگار می‌بینند در دورترین نقطه از طیف چپ قرار دارند، بنابراین آنها خواهان یک تغییر آنی و عمیق در نظم موجود بوده و از هر چیز جدید و متفاوت حمایت می‌کنند. تندروها در زمینه‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند، اما مهم‌ترین تفاوت آنها در ابزاری است که برای دست آوردن تغییرات مورد نظر به کار می‌گیرند.

طیف راست با ناخشنودی کمتری در مقایسه تندروها، خواهان تغییرات اساسی در روش لیبرالها می‌باشند. لیبرالیسم از یک پایه فلسفی برخوردار است که به دو عرصه کلاسیک و معاصر تقسیم شده است. در حالی که لیبرالهای کلاسیک گرایش به تأکید بر فرد و حقوق مالکیت دارند، لیبرالهای معاصر جامعه را به صورت جمع دیده و بر حقوق بشر تأکید دارند. اما هر دوی آنها به برابری، آگاهی، رقابت و خیرخواهی بشر باور دارند.

میانه‌روها در جامعه بدی و شر کمتری می‌یابند، و بی‌میلی آنها به تغییر تنها در مورد محافظه‌کاران مصداق دارد. محافظه‌کاران که در جنبه‌های مختلف با لیبرالها تفاوت دارند، اعتقاد زیادی به اخلاق ندارند. در نتیجه، محافظه‌کاران به تلاش‌هایی که برای «تغییر» صورت عمل به خود می‌گیرد، شک دارند. زیرا از آن می‌ترسند که مداخله بیجا همه چیز را از آنچه که هست بدتر کند.

اگر چه هر کدام از موقعیتهای پیشین در طیف سیاسی بنابر سرعت، عمق و روش لازم برای تغییر با یکدیگر تفاوت دارند، اما همه آنها از اصلاحات «پیشرفت‌گرایانه» در جامعه حمایت کرده و آن را می‌پذیرند. بدین سان، هر کدام از آنها تغییر در جامعه را با ابتکارات متفاوتی پیشنهاد می‌کنند. در مقابل، مرتجعان می‌گویند که سیاست باید معکوس شود و نهادهای دوره‌های گذشته مجدداً بر قرارگردند. مرتجعان ارزشهای جدید را رد کرده و بر آنند که جامعه باید ردپای پشت سر خود را گرفته، به عقب بازگشته و نظام سیاسی پیشین را دوباره برقرار کند.

صرف شناخت گرایش و ناسازگاری نسبت به وضع موجود و این که از چه تغییر خاصی حمایت می‌شود، همیشه برای تعیین جایگاه دو طیف سیاسی کافی نیست. هدفی که از تغییری خاص دنبال می‌شود، اغلب از میزان اختلاف عقیده‌ای که نشان داده می‌شود روشن‌تر می‌گردد. این عامل، سؤالاتی را در مورد «ارزش»هایی که توسط افراد در چپ و راست طیف سیاسی تعقیب می‌شود، مطرح می‌کند.

اساساً افراد و گروهها در سمت راست طیف سیاسی، اقتدار، نخبه‌گرایی، و حقوق مالکیت را محترم می‌شمارند. در حالی که در طیف چپ بر آزادی، برابری انسانی، و حقوق بشر تأکید می‌شود. گذشته از عقاید سیاسی، محرکهای دیگری نیز وجود دارند که موجب می‌شوند افراد در طیف چپ یا راست قرار گیرند. عوامل روان‌شناختی از این قبیل هستند. برخی از مردم در زندگی خود خواهان ثبات بوده و با تغییر مخالف هستند. برخی دیگر نیازمند تغییر برای رسیدن به خواسته‌های خود بوده و خود را در طیف چپ می‌یابند. در همین حال هستند کسانی که با دلتنگی می‌خواهند همه چیز به گونه‌ای باشد که در زمانهای گذشته بوده است. اقتصاد نیز نقش خود را دارد. فقرا که چیز اندکی برای از دست دادن در تغییر دارند. ممکن است امیدوار به دستاوردهایی از سیاستهای مساوات طلبانه لیبرالها باشند، در حالی که ثروتمندان ممکن است طرح‌های تغییر را تهدیدی برای منافع اساسی خود ببینند و بنابراین خود را در طیف راست جای می‌دهند. سن و سال نیز عامل دیگری می‌باشد. عموماً افراد جوان که علاقه اندکی به وضع موجود دارند، متمایل به چپ هستند و افراد مسن گرایش به حفظ جامعه به گونه‌ای که هست دارند.

این برداشت از مفهوم طیف سیاسی و همچنین طیف‌بندی سیاسی در اغلب جوامع سیاسی وجود دارد، اما طیف‌بندی جریانات سیاسی مختلف اسرائیل از ویژگیهای خاصی برخوردار است. جریانات سیاسی اسرائیل نه فقط در رابطه با دو مفهوم «تغییر» و

«ارزشهای سیاسی»، بلکه همچنین در رابطه با مفهوم «ایدئولوژی» جایگاه خود را در طیف سیاسی اسرائیل تعیین می‌کنند. اختلافات ایدئولوژیک در اسرائیل نیز عمدتاً حول دو مسئله مناطق اشغالی و بحث پیرامون رابطه دین و دولت متمرکز است.

۲. طیف‌بندی سیاسی در اسرائیل

بارزترین جلوه طیف‌بندی سیاسی در اسرائیل نحوه صف‌بندی احزاب آن است. در این کشور در دوره تاریخی ۹۶ - ۱۹۹۱ حدود ۱۸ حزب سیاسی فعالیت داشتند و از این میان ۱۴ حزب به طور انفرادی یا ائتلافی در مجلس حضور داشتند. بیشتر احزاب ریشه در دوره «یشوف» (جامعه یهودی فلسطین پیش از تشکیل رژیم اسرائیل) داشته‌اند. احزاب متعدد دیگری نیز بعد از استقلال در عرصه سیاسی این کشور ظهور کرده و بعضاً حذف شده‌اند.

زیست حزبی فعال و به خوبی توسعه یافته اسرائیل سبکی بر گرفته از سنت سیاسی غرب می‌باشد که در مقایسه با الگوهای بریتانیا و ایالات متحده با چهار مشخصه عمده متمایز می‌شود. این مشخصه‌ها ریشه در سازمان صهیونیستی و شرایط دوران یشوف دارند و عبارتند از: «استحکام و سختی سیاستها»، «وسعت فعالیتها»، «مرکز اقتدار» و «کثرت».

استحکام و سختی زیست سیاسی اسرائیل از وجود تعهدات ایدئولوژیک سنگین ناشی می‌شود. اختلافات ایدئولوژیک، با گسترش فعالیت‌های حزبی به عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، آموزشی و رفاهی، موجب دایمی شدن این اختلاف‌نظرها می‌شود. نظام انتخاباتی، با مشخص نمایندگی سهمیه‌ای فهرست‌های حزبی، موجب مرکزیت اقتدا حزبی می‌شود. زیرا نمایندگان در فقدان پشتوانه محلی برای انتخاب مجدد خود، باید مطلقاً از اقتدا مرکزی حزب تبعیت کنند. کثرت احزاب سیاسی در اسرائیل نیز ناشی از سهمیه‌ای بودن نمایندگی و اختلاف نظرهای است که در مورد مسائل مختلف وجود دارد. این مزیت نظام انتخاباتی اسرائیل که در آن احزاب کوچک نیز می‌توانند تعدادی از کرسیهای مجلس را با خود اختصاص دهند، موجب شده است که احزاب کوچک بیشماری در انتخابات شرکت کنند. همچنین دایماً مجموعه‌ای از احزاب و گروه‌های ناپایدار، انشعابی و گروه‌های اصلاح‌طلبی که موقتاً در کنار هم قرار گرفته‌اند، وجود داشته‌اند. احزابی کوچک که وابسته به شخصیت‌های خاص آن امکان حضور می‌یابند. در سه دهه اول موجودیت اسرائیل گروه‌بندی کارگر و پس از آن گروه‌بندی کارگر و لیکود در کنار یکدیگر توانسته‌اند ثبات لازم را در عرصه سیاسی این کشور حفظ کنند.

به رغم اینکه گفته می‌شود واقعیات سیاسی جامعه سیاسی حکایت از آن دارد که اجماع نظری عمومی بین احزاب در مورد هویت و حیات ملی وجود دارد، اما اختلاف عمیقی نیز بر سر موضوعات اقتصادی، اجتماعی، مذهبی، اخلاقی، و سیاست خارجی وجود دارد. این

اختلاف‌نظرها نه فقط موجبات صف‌بندی قطبهای عمدهٔ چپ و راست را فراهم می‌آورد، بلکه صف‌بندی‌هایی را نیز در میان خود احزاب چپ‌گرا یا راست‌گرا به خاطر شدت و ضعف طرفداری از سیاستهای چپ‌گرایانه یا راست‌گرایانه به وجود می‌آورد. بدینسان کثرت احزاب اسرائیلی با گرایشهای متنوع موجود می‌تواند طیف سیاسی این کشور را از راست افراطی تا منتها الیه چپ این طیف پر کند.

در نظام سیاسی - حزب اسرائیلی دو جریان اصلی و تعیین کننده وجود دارد. جریان راست، تحت عنوان «گروه‌بندی لیکود»، و جریان چپ تحت عنوان «گروه‌بندی کارگر»، که ابتکار عمل بازی قدرت در عرصهٔ سیاسی این رژیم را در اختیار داشته و به نوبت یا در کنار هم قدرت سیاسی را در اختیار می‌گیرند. جریان چپ تحت رهبری حزب کارگر، متشکل از احزاب کارگر و میرتص (که خود شامل احزابی چون شینوی، میپام و واتس است) می‌باشد. این جریان را می‌توان حاصل جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست و احزابی اصلی آن حروت و لیبرال در قالب لیکود دانست.

«راست رادیکال که حاصل جنبشهای افراطی دورهٔ یشوف و بعد از آن است و احزابی چون تسومیت، کاخ، مولیدت و جنبش گوش آمونیم را در بر می‌گیرد؛ و «راست معتدل» که محصول تغییر و تحول در مواضع احزاب فرارتردوکس اسرائیلی در دو دههٔ اخیر بوده، احزابی چون آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتورا را شامل می‌شود.

۳. جريان چپ

(۳-۱) - جنبش صهیونیستی کار

جناح چپ اسرائیل عمدتاً «جنبش صهیونیستی کار» است که سابقه آن را در سالهای دهه ۱۸۷۰ می‌توان دید. اگر چه به هنگام برگزاری اولین کنگره صهیونیسم در «بال» سوئیس، اثری از سوسیالیسم نبود، اما تنها پس از چند سال احزاب صهیونیست - سوسیالیست توانستند نقش محوری در «باز خیز ملی» یهود را به عهده گرفته و در عرض زمان اندکی بیش از سه دهه، صهیونیسم کارگری را به عنوان قوی‌ترین نیروی سیاسی صهیونیسم مطرح کنند. اولین یهودیان سوسیالیست شدیداً تحت تأثیر سوسیالیسم روسی و رهبران آن قرار گرفتند. اما فقدان تجانس بین یهودیان و جامعه روسیه مانع از ادغام آن در درون سوسیالیسم روسی شد و بنابراین، اندیشه سوسیالیست - صهیونیست راه خود را جدا کرد و به طور مستقل نمایان شد.

«نحمان سیرکین» (۱۸۶۸-۱۹۲۴) نخستین پیام‌آور و رهبر صهیونیسم کارگری بود. نظریه‌های وی پیچیده‌تر از یک دیدگاه مارکستی بود و تأثیر عمده‌ای بر بسیاری از معاصران چپ‌گرای آن داشت. از دیدگاه وی، «بین‌المللی شدن» هدف نهایی و اجتناب‌ناپذیر تاریخ است، اما استقلال ملی نیز مرحله و قدمی ناگزیر برای رسیدن به آن می‌باشد و یک دولت مستقل گامی تاریخی و ضروری برای حل مسئله یهودی می‌باشد. «سیرکین»، رهبری بوژوازی صهیونیسم را رد کرد و معتقد به یک جنبش خالص توده‌ای برای رسیدن به این هدف بود. وی صهیونیسم فرهنگی «عام» را رد می‌کرد. او کاملاً مارکسیست نبود اما منازعه طبقاتی را به عنوان یکی از موضوعات اصلی تاریخ یهود تلقی می‌کرد.

بر خلاف حزب «کارگران سوسیالیست یهود روسیه»، که حل مسئله یهودی را در موفقیت سوسیالیسم در سطح جهان می‌دانست، «گروه‌های کارگری» راه حل را در صهیونیسم جستجو می‌کردند. از این رو در «جنبش کارگران صهیون» (بوعالی تیسون) که توسط «پیربورکوف» (۱۸۸۱-۱۹۱۷) بنیانگذاری شد، گرد آمدند. در موج دوم مهاجرت، در سالهای ۹۰۴ تا ۱۹۱۴، ۳۵ تا ۴۰ هزار مهاجر از روسیه، کشورهای اروپای شرقی و اتریش (با میانگین ۳ هزار نفر در سال) به فلسطین شتافتند. ویژگی برجسته برجسته این مهاجرت،

صبغه کارگری آن بود. بیشتر آنها عضو اتحادیه کارگری صهیونیستی بوده و چندین اتحادیه مانند اتحادیه کارگران در سازمان کشاورزی یهودا (در سال ۱۹۹۱) را در فلسطین بنیان نهادند.

این کارگران در دو گروه رقیب تحت عناوین «بوعالی تیسون» و «هابوعیل هاتسعیر» سازمان یافتند که هر دو در زمستان ۱۹۰۵ موجودیت یافته بودند. بوعالی تیسون در سال ۱۹۴۲ حزبی ایدئولوژیک با سنت سوسیال دمکراتیک بود و هابوعیل هاتسعیر به عمل‌گرایی باور داشت. در کنفرانس لاهه (۱۹۷۰)، اتحادیه جهانی کارگران صهیون با طرح «اوگاندا» مخالفت کردند و گروه‌هایی چون «کارگران جوان»، «نگاهبانان جوان» و «کار متحدان» را تأسیس کردند که هدف آن متحد کردن و سازمان دادن کلیه کارگران یهودی، ارتقای سطح زندگی آنان، و نمایاندن مشکلات و نظریات آنها و تعالی بخشیدن به آمال و آرزوهای صهیونیستی بود.

در سال ۱۹۳۰، از ادغام دو حزب «اتحادیه کار» (آحدوت هعفودا) و کارگران جوان (بخشی از هیستادورت) تأسیس شد. «احدوت هعفودا» در سال ۱۹۴۴ از حزب مایای جدا شد و سپس با بعضی از گروه‌های دیگر ائتلاف کرد و در سال ۱۹۴۸ حزب «متحد کارگران» معروف به «مپام» را تشکیل داد. بدین ترتیب، همزمان با تشکیل دولت اسرائیل، دو حزب کارگری در صحنه سیاسی آن وجود داشت: حزب بزرگتر مایای، با گرایش سوسیالیستی عمل‌گرایانه و حزب کوچکتر، مپام با گرایش سوسیالیستی عمل‌گرایانه و حزب کوچکتر، مپام با گرایش سوسیالیست - مارکسیستی. اما در پی اختلافات درون گروهی در مایای «اتحادیه کار - کارگران صهیون» و «فهرست کارگران اسرائیل» (رافی)، استقلال یافتند و تعداد احزاب کارگری اسرائیل را به چهار حزب رساندند. مایای به همراه اتحادیه کارگران صهیون اولین گروه‌بندی احزاب کارگری (معراخ ۱) را به وجود آورد. در سال ۱۹۶۸، سه حزب مایای، اتحادیه کار و رافی در یکدیگر ادغام شده و حزب «کارگر اسرائیل» را به وجود آوردند و با ادغام حزب کار اسرائیل و مپام در سال ۱۹۶۹ (معراخ ۲) به وجود آمد که تا کنون پابرجاست.

(۳-۲) - احزاب کارگری

ماپای

حزب سوسیال - دمکرات کارگران اسرائیل، بزرگترین حزب اسرائیل از هنگام پیدایش آن می‌باشد که در سال ۱۹۲۹-۳۰ با وحدت هابوعیل هاتسعیر و احدوت هعفودا شکل گرفت و در سال ۱۹۸۶ در اتحادیه دیگری با احدوت هعفودا و رافی حزب کارگر اسرائیل را تشکیل داد. ماپای از جمله احزاب دیرپای اسرائیل از هنگام استقلال آن بوده و به عنوان محور همه ائتلافهای چپ عمل کرده و نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌دهی به سیاست خارجی و مسائل دفاعی و مالی اسرائیل داشته است. در واقع تصمیمات عمده در این عرصه‌های، برای مدتها، در داخل ماپای اتخاذ می‌شد، نه از طریق یک فرایند میان حزبی. مهارت بی‌نظیر اعضای ماپای در جذب ایده‌ها، سیاستهای و انشعابها، در کل میزان بالایی از ثبات را در سیاست اسرائیل تضمین می‌کرد. این حزب، اتحادیه‌های تجاری، هیستادورت، و مجلس و آژانس یهود را تحت سیطره خود داشت و قوی‌ترین حزب چه در جنبش جهانی صهیونیست و چه در ساخت انتخاباتی یهودیان فلسطین به شمار می‌رفت. گرایش اصلی این حزب سوسیالیسم عمل‌گرایانه بود که با مارکسیسم فاصله زیادی داشت.

جایگاه برتر ماپای در اصول اساسی برنامه دولت اسرائیل تبلور یافته است. به گونه‌ای که اصول پنجگانه سیاست خارجی سال ۱۹۴۹ و همچنین برنامه‌های اعلام شده از طرف ماپای در مبارزات انتخاباتی ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ در اصول سیاست خارجی اسرائیل گنجانده شده است.

هعفودا

به هر ترتیب بعد از ۱۹۶۶ و با تشکیل معراخ (گروه‌بندی ماپای و احدوت هعفودا)، احزاب دیگر نیز توانستند در شکل دهی به اصول سیاست خارجی اسرائیل نقش بازی کرده و تکتازی و اقتدار ماپای را زیر سؤال برند.

حزب ناسیونالیست چپ در مورد اختلافات اعراب - اسرائیل نظامی گرا و مصالحه ناپذیر می‌باشد. احدوت هعفودا در مقایسه با مپای، نظامی‌گرایی، ناشکیبایی و پویایی بیشتر، و مردانی جوان‌تر داشته و البته در عین حال انشعابی از صهیونیسم کارگری بوده است. احدوت هعفودا بیشتر از مپای و کمتر از مپام به عقاید سوسیالیستی تعهد داشته و ناسیونالیست‌تر از مپام و عمل‌گراتر از هر دوی آنها بوده است. در یک اصطلاح نموداری، مپام سوسیالیست چپ، مپای سوسیال دمکرات و احدوت هعفودا ناسیونالیست چپ می‌باشند. این موقعیت میانه در مرکز چپ طیف سیاست‌های اسرائیل همچنین نشانگر خواسته‌های سیاست خارجی احدوت هعفودا نیز می‌باشد.

در سطوح جهانی و دو جانبه، احدوت هعفودا شبیه مپام می‌باشد. موافق اتحاد با ایالات متحده نیست و خواهان بازگشت به یک سیاست مستقل و غیر انطباقی، حامی همزیستی مسالمت‌آمیز و ممنوعیت تسلیحات هسته‌ای است. از دیدگاه این حزب مرزهای ۲۹ نوامبر قطعنامه تقسیم ۱۹۴۷ سازمان ملل و مفهوم «دولت کوچک دو ملیتی» مطلق هستند. هیچ گونه مصالحه در مورد سرزمین نباید انجام گیرد. آوارگان عرب باید در سرزمینهای بدون استفاده کشورهای عرب اسکان یابند. اسرائیل باید برای کمک به صلح در چارچوب مذاکرات صلح، آماده باشد. در عین حال ارتش و امنیت باید تقویت شود و در صورت لزوم قاطعانه اقدام گردد.

مپام

حزب صهیونیست - مارکسیست کارگران متحد، در سال ۱۹۴۸ با اتحاد «هاشومیر هاتزایر» و احدوت هعفودا شکل گرفت. این اتحاد پایدار نماند و در مورد مسائلی چون موضع‌گیری در مقابل اتحاد شوروی سابق، عملیات نظامی ضد کشورهای عربی مجاور و پذیرش عضویت اعراب در هیستادورت، دچار اختلاف و افتراق شد. احدوت هعفودا در سال ۱۹۵۴ از مپام جدا شد، در سال ۱۹۶۹ به رهبری حزب کارگر به معراخ پیوست، در سال ۱۹۸۸ کناره جست و در سال ۱۹۹۲ با «راتس» و «میرتص» ادغام شد.

مپام در سه مورد در مواضع و عقاید ایدئولوژیکی و سیاسی خود تجدید نظر کرده است. در مرحله نخست (۱۹۶۹ - ۱۹۴۸)، ایدئولوژی حزب ترکیبی از اندیشه صهیونیسم و مارکسیسم بود. از لحاظ سیاسی مواضع آن با مپای، در مسائل داخلی و خارجی و در قبال اعراب، اختلاف شدید داشت و مشارکت با احزاب لیبرال و دینی را به جای احزاب چپگرا رد می‌کرد. از نظر اقتصادی نیز بر همکاری سه بخش دولت، هیستادورت و بخش تأکید داشت. در مرحله دوم (۱۹۷۴ - ۱۹۶۹)، ضمن بازنگری در مواضع فکری و سیاسی به ویژه به دنبال جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اندیشه مارکسیستی و مواضع حزب کارگر در پیش گرفته شد. اما همچنان گرایش به سوسیالیسم، دفاع از حقوق کرگران و اقشار فقیر، میانه‌روی و تمایل به صلح در حزب وجود داشت. با پیوستن به معراخ، مواضع قبلی تا حدود بسیاری تغییر یافت و تأثیر خود را از دست داد.

در مرحله سوم (۱۹۸۴ به بعد)، مپام سعی کرده است هویت و نقش خاصی برای خود به وجود و خصوصاً در امور اجتماعی مواضع خود را تشدید کرده است. از جمله: مسائل مربوط به مناطق اشغالی، شهرک سازی، حقوق ملت فلسطین، صلح با اعراب و تکیه بر مساوات میان شهروندان یهود و عرب‌های مقیم رژیم صهیونیستی، از اصول کلی مپام می‌باشد. در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۹۲، مپام در ائتلاف با «شینوی» و «راتس» فراکسیون پارلمانی میرتص را تشکیل داد تا در راستای وحدت بخشیدن به نیروهای صلح یهودی در اسرائیل جهت احراز کرسیهای بیشتر در پارلمان، زمینه شکست لیکود و پیروزی کارگر را فراهم کند.

میرتص

برنامه انتخاباتی میرتص در انتخابات سال ۱۹۹۲ به این شرح بود:

- اعتراف به حقوق فلسطینیان در تعیین سرنوشت خود در کرانه باختری و نوار غزه؛

- احترام به تصمیم ملت فلسطین در مورد سرنوشت خود (در چارچوب کنفدراسیون با اردن، یا به طور مستقل) با توجه به مسائل امنیتی؛

- پذیرفتن مذاکره با «ساف»، مشروط بر آنکه ساف اسرائیل را به رسمیت شناخته و با تروریسم مخالفت کند؛

- توافق صلح با اعراب طی پیمانهای مرحله‌ای و اعطای خود مختاری به مناطق اشغالی در قالب هدفی زودرس و یافتن راه حلی موقت به منزله رسیدن به راه حلی نهایی و همیشگی؛

- توقف فوری شهرک‌سازی یهودی؛

- آمادگی برای پذیرش راه حلی میانه.

- تدابیر امنیتی و خلع سلاح مناطق که اسرائیل از آن عقب‌نشینی می‌کند؛

- قدس پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست و پس از انعقاد پیمان صلح کلیه مسائل دینی و قومی لحاظ خواهد شد.

کارگر

حزب کارگر اسرائیل به عنوان رهبر و مظهر جریان چپ اسرائیل از اتحاد سه حزب میپای، احدوت هعفودا و بوعلالی تیسون و رافی در سال ۱۹۸۶ تشکیل شد. حزب کارگر یک حزب سوسیال دمکرات صهیونیستی است که در واقع ساختار و محور اصلی آن همان حزب میپای می‌باشد. احزاب کارگری به رهبری میپای و بعداً حزب کارگر تا سال ۱۹۷۷ قدرت سیاسی در اسرائیل را در اختیار داشتند. و در انتخابات ۱۹۸۴ و ۱۹۸۸ نیز در دولت ائتلافی با لیکود شریک شدند. در انتخابات ۱۹۹۲، حزب کارگر دوباره قدرت را در اسرائیل به دست گرفت. در انتخابات ۱۹۶۶، این حزب در ائتلاف با حزب میرتص از جناح راست به رهبری لیکود شکست خورد، اما در انتخابات ۱۹۹۹ به رهبری «ایهود باراک» به پیروزی رسید.

برنامه‌های حزب کارگر در انتخابات سیزدهم، نماینده نظرات و مواضع احزاب مختلف کارگری بود که به این شکل اداره شد: اعلام آمادگی برای مذاکره با شخصیت‌های فلسطینی

که اسرائیل را به رسمیت می‌شناسند، مخالف تروریسم هستند و قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را قبول دارند، اعتراف به حقوق فلسطینیان، تحقق صلح در مراحل زمانی متدد، مشارکت اردن در مذاکرات، باقی ماندن قدس و دره اردن و شمال غرب بحرالملت به عنوان مرزهای امنیتی اسرائیل، حفظ مناطق حیاتی مانند اطراف قدس و «گوش هتسیون»، توقف روند شهرک‌سازی به استثنای قدس و دره اردن، حفظ آبادیهای یهودی نشین در مناطق مورد عقب‌نشینی اسرائیل و حل مشکل پناهندگان فلسطینی خارج از فلسطین اشغالی راه حل منطقه‌ای در مورد سوریه، ادامه سلطه اسرائیل بر شهرکهای یهودی نشین در جولان، ایجاد تضمین برای منافع امنیتی اسرائیل از طریق خلع سلاح مناطق وسیع و اهش نیروهای نظامی. در مورد لبنان نیز این حزب قایل به انعقاد پیمان صلح با آن، آزادی لبنان از نفوذ و سیطره سوریه، خروج نیروهای بیگانه و تروریست از آن، توقف اقدامات تروریستی و دفاع از مرزهای شمالی اسرائیل از طریق ایجاد نوار منیتی در جنوب لبنان و دیگر ترتیبات امنیتی بود.

حزب کارگر و به تبع آن جناح چپ اسرائیل نشان داده است که در راستای وصول به اهداف سیاست خارجی روش و تاکتیکهای خاص خود را به کار می‌گیرد. گرایش به راهبرد تهاجمی به رغم اعلام سیاستها و راهبردهای دفاعی و عملکرد متناقض با برنامه‌های اعلام شده در انتخابات از جمله مشخصه‌های همین حزب می‌باشد.

۴. جریان راست

(۴-۱) - جنبش تجدید نظرطلبان صهیونیست (راست ناسیونالیست)

جنبش تجدید نظر طلبان صهیونیست زمانی ایجاد شد که از دیدگاه حامیان این جنبش شرایط سختی صهیونیسم را احاطه کرده بود، بدین گونه که: «حکومت بریتانیا در فلسطین در کل به هیچ وجه نسبت به صهیونیست جانبدارانه نبود و اعراب نیز فعالانه با آن خصومت می‌ورزیدند. اعلامیه بالفور به تدریج رو به فرسایش می‌رفت، مهاجران به نسبت اندک بودند و کشاورزی و صنعت به کندی گسترش می‌یافت. سازمان صهیونیستی ذخایری برای سرمایه‌گذاری‌های عمده نداشت. آنچه هرتزل رؤیایش را داشت به خطر افتاده و آینده‌ای مبهم داشت. رکود و در برخی جنبه‌ها فرسایش وجود داشت. در همین حال اشارت نامیمون اروپا نشانگر آن بود که موقعیت جوامع یهود حتی بیشتر پر مخاطره می‌شد. یهودی آزاری بیش از جنگ جهانی اول تندتر شده و گسترش یافته بود، بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ که کشوری را پس از کشوری دیگر در برمی‌گرفت، تند بادی سیاسی را فراهم آورده و فضایی تاریک ایجاد می‌کرد.

در چنین شرایطی، نارضایاتی نسبت به سیاست صهیونیسم رسمی گسترش یافت. رهبران صهیونیسم به سستی و عدم ابتکار متهم شدند، و وایزمن شخصاً مسئول عقب‌نشینی‌ها شناخته شد و مورد اتهام ناتوانی در تصمیم‌گیری، اتکای مفرط به بریتانیا، اتخاذ یک صهیونیسم مینیاتوری جدید، و خیانت در میراث هرتزل قرار گرفت. لهستان، جایی که یهودیان در آن بحرانی‌ترین وضعیت را داشتند، عرصه زایش جنبش و مشرب تجدید نظر طلبی صهیونیستی گردید و به سرعت به کشورهای دیگر گسترش یافت. رهبری این جنبش را «ولادیمیریوگنی ژابوتینسکی» به عهده داشت.

ولادیمیر یوگنی ژابوتینسکی متولد ۱۸۸۰ اودسا، جنبش و سازمانی را بنا نهاد که قصد آن داشت تا تحت عنوان «تجدید نظر طلبان صهیونیستی» منجی صهیونیسم رو به زوال حییم وایزمن باشد. زیرا ادامه حیات صهیونیسم منوط به ظهور انواع گروه‌های تروریست و نژادپرست بود که بنیانگذار همه آنها را باید سازمان تجدید نظرطلبان صهیونیست دانست. این سازمان با هدف اجرای «مت آهنین»، در راه نیل به مقصود بانی گروه‌های تروریستی

مثل «هاگانا»، «اشترن»، «ایرگون» و «بتار» محسوب می‌شود. مناخیم بگین و اسحاق شامیر نیز از آموخته‌ها و پرورش‌یافته‌های این مکتب هستند که نقش بسزایی در تحکیم پایه‌های سیاست مشت آهنین داشته‌اند. بعدها در سال ۱۹۴۸، مناخیم بگین به همراه گروهی از جنگویان ایرگون، حزب «حروت» را بنیان نهاد که پیرو عقاید اصلاح طلبان و یک حزب راست‌گرای افراطی می‌باشد. حروت یکی از احزاب اصلی و محوری گروه‌بندی لیکود بوده است.

تجدید نظرطلبان به رهبری ژابوتینسکی اصولی برای جنبش صهیونیسم ارائه دادند که به عنوان بخش عمده‌ای از مبنای تفکر راست در اسرائیل ماندگار بوده است:

- خارج نساختن شرق اردن از محدوده سرزمین قومی فلسطینیان. شرق اردن باید جزیی از دولت یهود باشد و بریتانیا به تعهدات خود مبنی بر تشکیل دولت یهودی در دو طرف رود اردن توجه داشته باشد؛

- برخورد شدید با اعراب و پاسخ شدید به تظاهرات و فعالیتهای مخالف آنها در اعتراض به طرح صهیونیستی و اعلام این مطلب که آنها جایی در دولت یهود ندارند؛

- عدم ایجاد قید و بندهایی در خصوص مهاجرت به هر شکلی که باشد؛

- اعتراض به سیاست خرید زمین و تقاضای مصادره تمامی اراضی غیر مزروعی فلسطینیان و تشکیل ذخیره‌ای از اراضی و قرار دادن آن تحت اختیار جنبش صهیونیستی؛

- اعتراض به اصل تملک کلی صهیونیستها نسبت به اراضی و تقاضای ایجاد مالکیت‌های کوچک؛

- جلوگیری از گسترش اتحادیه‌های کارگری و رشد اقتصادی آن.

حروت

حزب «آزادی» در سال ۱۹۴۸ توسط تجدید نظر طلبان به عنوان جایگزین قانونی «اتسل» (سازمان ارتش ملی) تشکیل شد. در واقع حروت با افول جنبش تجدید نظر طلب ولادیمیر ژابوتینسکی (۱۹۴۰ - ۱۸۸۰) به مثابه میراث دار آن تشکیل شد. هدف بگین در ایجاد حروت حمایت از برنامه تجدید نظر طلبها در جامعه سیاسی جدید حکومت اسرائیل بود. حروت از حقوق جدانشدنی اقامت یهودیان در جای جای اسرائیل و تمامیت ارضی و تاریخی آن شامل کرانه باختری حمایت می‌کند. دیگر سیاستهای این حزب شامل حداقل دخالت دولت در اقتصاد و ایجاد سرمایه‌گذاری آزاد برای جذب سرمایه‌های عمده و آزاد و همچنین حق اعتصاب می‌باشد. توان انتخاباتی حروت عمدتاً ریشه در طبقات تهیدست «اشکنازیم» و «سفارادیم» دارد.

حروت نگرش آشکار ناسیونالیسم یهودی دارد، عمدتاً بر خشونت تکیه دارد تا فرایندهای دموکراتیک، سرسختی در دستیابی به ادعای تاریخی «ارض اسرائیل» دارد و شارح برتو «الحاق گرایی» یهود بوده است. نگرش جهانی حروت تحت الشعاع علایق آن به اسرائیل و خاور نزدیک است. «یاکف مریدور»، مرد دوم اتسل و رهبر ارشد پارلمانی این حزب، دیدگاههای این حزب را به روشنی بیان کرده است: «دولت فعلی اسرائیل تنها بخشی از سرزمین تاریخی اسرائیل را به گونه‌ای که در کتاب مقدس آمده و به طور وسیع سرزمین تحت قیمومت که هر دو سوی رود اردن را شامل می‌شود، در اختیار دارد. بنابراین، هدف اولیه سیاست خارجی ایجاد دوباره اسرائیل با آزادی دو طرف رود اردن می‌باشد و تا وقتی این سیاست اجرا نشود، اسرائیل هرگز روی خوش نخواهد دید.»

در راستای رسیدن به این هدف، مریدور «تعقیب داغ» را پیشنهاد می‌کرد که بنابر آن در صورت هجوم «غارتگران» به مرزها، باید آنها را تا داخل مرزهای خودشان تعقیب کرد و هرگز بازنگشت. در مورد مسائل جهانی، حروت به یک نگرش واقع‌گرایانه اولویت می‌دهد. از نظر مریدور «مسئله تعهد یا عدم تعهد برای اسرائیل که نقش و نفوذی در منازعات جهانی ندارد، اهمیتی ندارد و در موضوعات مختلف اسرائیل باید بر اساس منافع ملی خود عمل کند.»

از نظر حروت، تشکیل یک دولت کوچک دو ملیتی، یهودی - عربی، اهانت و خواری برای صهیونیستهاست، اما در صورت وقوع چنین امری، اعراب ساکن باید به عنوان شهروندان اسرائیل قلمداد شوند. علاوه بر این، «وحدت اسرائیل در مرزهای تاریخی خود که شامل شرق رود اردن می‌گردد، سیاست نظامی ضد کشورهای عربی برای آرام کردن مرزها و جلوگیری از اقدامات فداییان فلسطینی، اقتصاد متکی بر تلاش فردی و رقابت آزاد، تبدیل اقتصاد دولت هستادروت و خصوصی به اقتصاد ملی، جدایی هستادروت از اتحادیه‌های کارگری و انتقال مالکیت طرحهای آن به جمعیت‌های تعاونی و تأکید بر ارزشهای دینی یهودی، از جمله برنامه‌های اعلام شده حزب حروت می‌باشد.

حزب حروت در سال ۱۹۶۶ تجزیه شد و تعدادی از اعضای آن تحت عنوان حزب «مرکز آزادی» منشعب شدند. حروت با همکاری حزب آزادگان گروه‌بندی «غال» را تشکیل داد که بعدها محور گروه‌بندی لیکود گردید.

صهیونیست‌های عام، طرفداران طبیعی سیاست خارجی غرب‌گرایی بودند. آنها طرفدار اتحاد با ایالات متحده (در اوایل دهه پنجاه) بوده و ادعای آن را داشتند که اسرائیل بخشی از جهان آزاد است. در سطح منطقه‌ای، صهیونیست‌های عام به مآپای نزدیکتر و معتقد بود که حضور اسرائیل در خاورمیانه بر حق است. پرداختن به مسئله آوارگان عرب در حوزه وظیفه جهان عرب است و در عین حال اسرائیل باید به دنبال وصول به راه حل صلح با همسایگان خود باشد. به هر ترتیب، صهیونیست‌های عام و پیشرفت‌گرایان در سال ۱۹۶۱ در هم ادغام شدند و حزب واحدی به نام «لیبرال» را تشکیل دادند. در سال ۱۹۵۶ پیشرفت‌گرایان تحت عنوان «آزادخواهان مستقل» از حزب لیبرال جدا شدند. حزب لیبرال در همین سال به یک ائتلاف پارلمانی با حزب «حروت» وارد شد و گروه‌بندی «غال» را تشکیل داد. در سال ۱۹۷۳ و با پیوستن احزاب جدید از جمله «جنبش زمین» به «غال» حزب لیکود تشکیل شد.

لیبرال

در درون «جنبش ملی یهودی» پیش از «استقلال» اسرائیل، سه جریان عمده سیاسی وجود داشت. صهیونیسم کارگری، صهیونیسم تجدید نظر طلب و «صهیونیسم عام» که به رغم

تنشهای اولیه «جریان سوم» محسوب می‌شد. در بین رهبران این جریان، حییم وایزمن، رییس سازمان صهیونیسم جهانی و اولین رییس «دولت اسرائیل» قرار داشت. حزب صهیونیسم عام به همراه «پیشرفت‌گرایان»، سنت سوم در عرصه سیاسی اسرائیل را بنا نهادند. صهیونیستهای عام پیشرفت‌گرایان سیاستهایی نزدیک به هم داشتند. هر دو از احزاب میانه، نماینده طبقه متوسط، حامی سرمایه‌گذاری خصوصی، طرفدار حقوق فردی و جدایی دین و دولت بودند و هر دو نیز به غرب و ارزشهای آن گرایش داشتند. مع‌هذا تفاوتهایی نیز وجود داشت که اساساً به ترکیب اجتماعی اقتصادی آنها مرتبط می‌شد.

صهیونیستها عام متشکل از بازرگانان، صنعتگران، کشاورزان و پیشرفت‌گرایان دارای مشاغل آزاد که عمدتاً در رشته‌های حقوق، پزشکی، آموزشی، و رزومه‌نگاری فعالیت داشتند، بودند. به علاوه، رهبران صهیونیست عام ریشه‌های نژادی قومی متفاوتی داشتند و بنابراین صهیونیسم عام نماینده ترکیبی از بورژوازی طبقه متوسط بود که از مغازه‌دار کوچک تا صاحب شرکتهای بزرگ را در بر می‌گرفت و پیشرفت‌گرایان سخنگوی افزارمندان و حرفه‌داران محسوب می‌شدند. پیشرفت‌گرایان که ریشه در سن آنگلو ساکسون دارند، حزب لیبرال چپ با گرایش به دولت رفاهی بودند و صهیونیستهای عام در جامعه اسرائیل به نسبت محافظه کار تلقی می‌شدند.

(۲-۴) - راست رادیکال

ریشه‌های فکری «راست رادیکال» را می‌توان در پیش از سالهای ۱۹۴۸ در تاریخ صهیونیسم جستجو کرد. سنت ملی‌گرایی افراطی «یوری زوی گرینبرگ»، «بریت هابیرویونیم ولهی»، میراث رادیکال ولادیمیر ژابوتینسکی و «بتار»، سنت «همگرایی درون جنبش کارگری، و «مسیح‌گرایان گسترش طلب»، «راوکوک»، چهار مکتب یا نحله‌ای هستند که هر یک سهمی در شکل‌گیری راست رادیکال اسرائیل داشته‌اند.

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و انعقاد پیمان کمپ دیوید ۱۹۷۸ دو عاملی بودند که عرصه را برای ظهور راست رادیکال در قالب جنبشهایی چون «گوش آمونیم» و جنبش «رابی میرکاهان» آماده کرد و در واقع راست رادیکال از یک شکاف در درون راست ناسیونالیست به عنوان واکنشی به توافقات کمپ دیوید ۱۹۷۸ که متضمن اعطای امتیازات قابل توجه سیاسی و سرزمینی تلقی می‌شد و رادیکالها با پذیرش آن مخالف بودند، ایجاد گردید. راست رادیکال، یک اردوگاه برآند که تنها اسرائیلیها و صهیونیستها خالص می‌باشند. آنها جلوه‌های بیگانه‌ستیزی بسیاری از خود نشان می‌دهند و اغلب بر تبعیضات نژادی و داروینیسیم اجتماعی تأکید دارند.

راست رادیکال بیشترین نفوذ را در فرهنگ و سیاست معاصر اسرائیل دارد و این به خاطر نفوذ پیچیده آن بر احزاب عمده اسرائیل و قاطعیت استثنایی اعضای آن موقعیت راهبردی حوزه انتخاباتی آن می‌باشد. از بزرگترین موفقیت‌های راست رادیکال، توان آن در نفوذ بر لیکود و حزب ملی مذهبی بوده است به گونه‌ای که یک چهارم رهبران و اعضای لیکود، جهان را از منظر اولویتهای ایدئولوژیک و نمادین راست رادیکال می‌بینند. بارزترین مثال در این مورد، آریل شارون است. شخصیتی بسیار فرهمند و با پیروانی زیاد، او همچون ایدئولوگهای راست رادیکال فکر می‌کند و حرف می‌زند و نفوذ بسیاری در شوراهای حزب لیکود دارد. حزب ملی مذهبی نیز هدف راست رادیکال و بویژه عمل‌گرایان جوان و مستعد «گوش آمونیم» بوده‌اند. در واقع بین سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸، حزب ملی مذهبی میل به تجدید سازمان ایدئولوژیک کاملی کرد که کاملاً آن را در آغوش راست رادیکال قرار می‌داد. دو

عضو از سه عضو اصلی و برجسته حزب ملی مذهبی در کنست از طریق رهبران رادیکال لیکود و حزب ملی مذهبی بر بسیاری از فرا ارتدوکسهای «آگودات اسرائیل» و «شاس» و به تبع آن صدها هزار اسرائیلی اعمال نفوذ می‌کنند. تشکیل «جبهه ارض اسرائیل» در سال ۱۹۸۹ به نشانه مخالفت با هر گونه مصالحه سرزمینی از جمله اهرمهای پارلمانی راست‌رادیکال به شمار می‌رود.

بنابراین راست رادیکال اسرائیل به عنوان مکتبی نفوذی عمل می‌کند که راست اسرائیل را به سوی ناسیونالیسم افراطی بیشتر، قانون‌گریزی بیشتر، نظامی‌گرایی بیشتر و مذهبی شدن بیشتر سوق می‌دهد. قاطعیت زیاد، عمل‌گرایی، ایمان زیاد به هدف و مهارت در عمل سیاسی از جمله مشخصات هسته اصلی راست‌رادیکال است که خود را متعهد به دفاع از «اسرائیل بزرگ» می‌دانند و هدف خود را به طرق مختلف تعقیب می‌کنند. موقعیت استراتژیک راست‌رادیکال در شهرک‌های کرانه غربی، مهم‌ترین چیزی است که در اختیار دارد و مهم‌ترین جلوه الحاق‌گرایی راست‌رادیکال می‌باشد. از جمله احزاب پارلمانی راست‌رادیکال می‌توان به تسومیت، کاخ و مولیدت اشاره کرد.

تسومیت

در سال ۱۹۸۳ حزب تندروی قومی تسومیت، توسط «رافائل ایتان» تأسیس شد. این حزب در زمینه سیاست و امنیت راست‌گرا و در امور اقتصادی و اجتماعی تمایلات چپ‌گرایانه دارد. پایگاه اجتماعی آن در میان جوانان، ارتشیان، یهودیان مقیم شهرک‌های شمالی و نیز اعضای کیبوتس‌ها و موشافیم است.

تسومیت نسبت به فلسطینیان مقیم اسرائیلی رفتاری کینه‌توزانه دارد و پیروی از آرمانهای «جنبش سرزمین یکپارچه اسرائیل» از مشخصات این حزب است. تأکید بر پایتخت بودن قدس و عدم تقسیم آن، رد هر گونه عقب‌نشینی از اراضی اشغالی فلسطین سوریه، افزایش شهرک‌سازی، قلع و قمع انتفاضه، عدم پذیرش ساف و عدم گفتگو با آن، مخالفت با حکومت فلسطینی در غرب رود اردن، مخالفت با هر گونه خود مختاری فلسطینیان، سلطه کامل اسرائیل بر امور سیاسی، امنیتی و اقتصادی فلسطینیان کرانه غربی و غزه، حل مشکل

پناهندگان از طریق اسکان آنها در کشورهای عربی، رد قطعنامه ۱۹۴ مربوط به پناهندگان فلسطین (حق بازگشت)، وضع خدمت اجباری سه ساله برای فلسطینیان مقیم این کشور برای آزمون وفاداری آنان نسبت به رژیم اسرائیل و اخراج آن دسته از فلسطینیان که محل امنیت رژیم صهیونیستی هستند، از برنامه‌های این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۲ بود.

کاخ

حزب افراطی، نژادپرست و فاشیست «کاخ» توسط خاخام میرکاهان در سال ۱۹۷۳ تشکیل شد. کاخ با افکار دینی و با نفرت شدید از اعراب و مبتنی بر ایده فاشیستی و نژادپرستی که در آمریکا وجود دارد تشکیل شده و برای اولین بار در تاریخ اسرائیل شعار طرد فلسطینیان از کلیه مناطق اشغالی را به طور آشکار سر داد. کاخ تفاوتی میان اعراب تابع رژیم اسرائیل و اعراب ساکن مناطق اشغالی قایل نیست.

مولیدت

مولیدت نیز یک حزب راست‌گرای قومی و تندرو است که توسط «رحبعام زئیفی» در سال ۱۹۸۸ تأسیس شد. این حزب به کینه‌جویی نسبت به اعراب مشهور است و تنها وجه تمایز و شعال اصلی آن «ترانسفر» (اخراج فلسطینیان کرانه باختری و غزه) می‌اشد. پایگاه اجتماعی مولیدت عمدتاً در بین جوانان، نیروهای ارتش و شهرکهای کرانه باختری و سایر مناطق اشغالی است.

(۳-۴) - راست‌ملايم

راست‌ملايم محصول فرايندهای سياسی و فرهنگی همچون تعامل بين گوش آمونيم و مدارس دينی فراارتدوکس، کاهان‌گرایی، دانشجويان فراارتدوکس، سياسی شدن «هاباد»، خيزش شاس، و رشد جنبش «تولد دوباره» سفارادی، در دههٔ اخير می‌باشد. از اوایل دههٔ ۱۹۸۰، تعاملی توطئه‌آمیز بين «يشيف»‌های صهيونيست و مذهبی گوش آمونيمو معلمان فراارتدوکس ضد صهيونيست - نوآموزان يشيفها برای تدریس حقوق يهود، «حالاخا» وجود داشته است. در حالی که اقلیتی از اين افراد عقايد مذهبی بنيادی خود را تغيير داده‌اند، با اين حال هر دو طرف اشتراکات آشکاری دارند. آنها اعراب و جناح چپ اسراییل را به عنوان دشمن بدخيم خود می‌شناسند و اين مشابهت، «عمل‌گرایان ارتدوکس» را به سياسیتهای راست‌گرایان سوق داده است.

از سال ۱۹۷۷، سالی که ليکود برای اولین بار به قدرت رسيد، يشيف‌های فرا ارتدوکس از خدمت در نيروهای دفاعی اسراییل، به خاطر اينکه زندگی خود را صرف مطالعه حقوق يهود می‌کنند، معاف شدند. بخشی از دانشجويان اين يشيف‌ها بعدها جذب خرده فرهنگ «کاهان‌گرایی» و «خشونت»، تحت عنوان «به نام خدا» و سياسیتهای تهاجمی راست راديکال شدند.

«هاباد» نیز بخشی از فراارتدوکسی اسراییل کرانهٔ غربی را اشغال کرد، هابادبر حقانیت و قدسیت سرزمین اسراییل شامل سرزمینهای اشغالی جدید تأکید کرده است. اگر چه هاباد سالها به مأموریت بی طرف و آموزشی خود تأکید می‌کرد، اما تشديد منازعه ایدئولوژیکی اسراییل بر سر سرزمینهای اشغالی به تدریج اين جنبش را، با علایم و مبانی راست‌گرایانهٔ رو به رشدی، به سياست کشاند. هاباد در رقابتهای انتخاباتی سال ۱۹۹۶ با گرایشهای ضد چپ و ضد عرب و با شعار «نتانياهو خوب برای يهوديان» از نتانياهو حمايت کرد.

جنبش سفارادی مذهبی معروف به حزب «شاس»، از هنگام شکل‌گیری در سال ۱۹۸۴، بيشتري تحول را در بين احزاب سياسی اسراییل داشته است. شاس آمیزهٔ بی‌نظیری از «تقوای فراارتدوکسی» و «عمل‌گرایی زمینی» و اغلب حتی فساد است. پيش از ظهور شاس عمدهٔ آرای سفارادی‌ها به ليکود اختصاص می‌یافت، اما شاس مدتها اين آرا را از ليکود

منحرف می‌کرد. بعدها به تدریج شاس به سمت راست گرایش یافت. این گرایش با مواضع ضد کشیشی برخی لیبرال‌های اسرائیل به ویژه آنهایی که از حزب چپ‌گرایی «مرتص» بودند، شدید شد. جنبش «تولد دوباره» توسط جنبش «توبه» که اکنون به شکل یک گرایش فرهنگی مهم در اسرائیل رخ نموده است، ایجاد شد. حملات تهاجمی به دادگاه عالی لیبرال اسرائیل و طرفداران فلسطینیها، اعم از ساکنان سرزمینهای اشغالی و هم شهروندان اسرائیلی به عنوان بزرگترین دشمنان دولت و ملت، از جمله مشخصه‌های این جنبش است که به تدریج در بطن راست ملایم و به تبع آن جریان راست اسرائیل قرار گرفته است.

به این ترتیب و به دلیل عوامل گفته شده، راست ملایم در دو دهه اخیر رشد کرد. برنامه‌های سیاسی و قانونگذاری ضد کشیشی حکومت «کارگر - مرتص» طی سالهای ۹۶-۱۹۹۲، عاملی برای خودنمایی این نیروی پنهان شد جدال تندی که توسط راست رادیکال علیه توافقنامه «اسول» آغاز شد، این وضعیت را تشدید کرد. با انگشت‌گذاری بر «اتحاد نامبارک» بین رابین، پرز و اعراب اسرائیل، «شرکای پنهان» «تروریست بزرگ» یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین، راست رادیکال اسرائیل توانست راست ملایم را به نفع سیاستهای خود بسیج کند. عملیات اسلام‌گرایان «حماس» نیز تأثیری مضاعف داشت و این اتحاد احساسی را تحکیم کرد و راه را برای پیروزی نتانیاهو هموار کرد. آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتورا، از احزاب شاخص این جریان هستند.

آگودات اسرائیل

آگودات اسرائیل جنبش غیر صهیونیست سیاسی، مذهبی و ارتدکس است که در سال ۱۹۱۲ بنیانگذاری شد. این جنبش که به موازات جنبش صهیونیست توسعه یافت در اروپا و در اواخر قرن نوزدهم ایجاد شد و سپس یک مرکز بزرگ و مستقل در فلسطین بنا گذاشت. آگودات اسرائیل به عنوان پاسخی برای رشد روزافزون بدیل‌های یهودی برای گرایش ارتدوکسی، همچون صهیونیسم، روند اصلاحی در اروپای مرکزی و استقلال‌گرایان «بوند» و «شیمون دوبنو» آغاز شد. جنبش آگودات رسماً در سال ۱۹۱۲ در آلمان بنیان گذاشته شد. «آگودات ارض اسرائیل» نیز در سال ۱۹۱۹ طراحی و پایه‌گذاری شد که افراطی‌ترین عناصر

ضد صهیونیستی را به نمایش می‌گذاشت. از دیدگاه آگودات اسرائیل، مهاجرت به فلسطین و ایجاد حکومت در آن نقطه، کفر و خروج از دین به شمار می‌رفت. در مقابل، این حزب به تورات و شریعت یهودی به عنوان تنها طریق زندگی یهودیان تمسک جسته و نجات «ملت یهود» و بازگشت به سرزمین مقدس را تنها در ظهور «مسیح منتظر» می‌دانستند، که طبق مشیت الهی ظهور خواهد کرد و صهیونیسم و تلاشهای بشری در این راستا نتیجه‌ای نخواهد داشت.

اما آگودات اسرائیل در راستای دریافت امتیازات و برخی مافیتهای در جامعه اسرائیل مواضع خود را تعدیل کرد. امروزه آگودات اسرائیل موضع دوگانه‌ای نسبت به اسکان در ارض اسرائیل ارائه داده است: از یک سو ایجاد یک دولت غیر مذهبی در ارض مقدس، روش صهیونیستی آموزش، ارزشها و نمادهای آن و زبان عبری را رد می‌کند؛ و از طرف دیگر و به ویژه بعد از «همه‌سوزی بزرگ»، اندیشه محوری بودن اسرائیل در زیست یهود و به عنوان مکانی که می‌توان در آن و تحت حاکمیت تورات یهودیان را دوباره متحد کرد، پذیرفته است.

مواضع سیاسی این حزب را می‌توان در این امور خلاصه کرد: برنامه سیاسی رسمی و افراطی که هماهنگی کامل با برنامه‌های «هتخیا» و «مفدال» دارد که از جمله می‌توان به مخالفت با عقب‌نشینی اراضی حتی از یک وجب از خاک اسرائیل و توسعه اسکان و شهرک‌سازی اشاره کرد. تعدیل قوانین و انسجام آن با شریعت یهود با یک تفسیر ارتدوکسی و تلاش برای کسب اعتبار بیشتر برای مراکز آموزشی و اجتماعی دینی از جمله مواضع این حزب است که عمده طرفداران خود را در بین «حریدیم» و اشکنازی‌های ساکن قدس دارد.

شناس

(حافظان تورات سفارادیم) قبل از انتخابات سال ۱۹۸۴، توسط یهودیان شرقی در درون آگودات اسرائیل و با تشویق خاخام «شاخ»، رهبر معنوی لیتوانی و خاخام «عوفاده یوسف» در مخالفت با سلطه اشکنازی‌های بر حزب آگودات تأسیس شد. این حزب افکاری نزدیک به آگودات اسرائیل دارد و تاکنون توانسته است از طریق مانور در بین دو بلوک اصلی قدرت

اسرائیل (لیکود و کارگر)، مزایای بسیاری برای طرفداران خود به دست آورد. پایگاه اجتماعی شاس عمدتاً در میان طوایف یهود شرقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی بوده و از اهداف اصلی آن ایجاد جامعه‌ای بر اساس تعالیم یهود و تورات می‌باشد.

دیگل هتوراه

یک حزب متعصب دینی است که اکثر اعضای آن طوایف «لیتوانی» و «حریدی» هستند. این حزب در سال ۱۹۸۸ توسط سران لیتوانی با رهنمودهای خاخام شاخ در آگودات اسرائیل تأسیس شد، اما از آن کناره گرفت. دیگل هتوراه در انتخابات ۱۹۹۲ با آگودات اسرائیل در شکل «یهودوت هتوراه» متحد شد و پس از انتخابات، دو حزب بار دیگر در هم ادغام شدند. دیگل هتوراه نسبت به آگودات اسرائیل دارای اعتدال بیشتری، به ویژه نسبت به مسائل مربوط به مناطق اشغالی و قضیه فلسطین می‌باشد. این حزب موافق عقب‌نشینی از مناطق اشغالی است و با تشکیل دولت فلسطینی خالی از سلاح نیز مخالفتی ندارد.

(۴-۴) - لیکود

حزب لیکود در سال ۱۹۷۳ با هدف ایجاد یک تشکل پارلمانی با جهت‌گیری راست‌گرایانه در قبال حزب کارگر و دستیابی به حکومت، توسط آریل شارون بنیانگذاری شد. لیکود توانست در انتخابات ۱۹۷۷ پیروز شود و قدرت سیاسی را در اسرائیل در اختیار بگیرد. این حزب از طریق ائتلاف با احزاب دینی و راست‌گرا، قدرت را تا سال ۱۹۸۴ در اختیار داشت و پس از آن نیز تا انتخابات سال ۱۹۹۲ که در آن حزب به کارگر به پیروزی رسید در تشکیل «دولت وحدت ملی» با کارگر شریک بود. اما در انتخابات ۱۹۹۶ به رهبری بنیامین نتانیا‌هو قدرت را در اختیار گرفت و از سال ۱۹۹۹ که انتخابات زودرس موجبات شکست نتانیا‌هو را در قبال «ایهود باراک» فراهم کرد، قدرت را در اختیار داشت. حزب لیکود در ابتدا با ادغام دو حزب حیروت و لیبرال، دو حزب کوچک و چند مجموعه کارگری که به جنبش سرزمین یکپارچه اسرائیل منسوب بودند، پدید آمد و در سال ۱۹۹۶ توانست سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم متشکل از احزابی چون حروت، لیبرال، تسومیت، هتخیا، مولیدت، کاخ، آگودات اسرائیل، شاس و دیگل هتوراه را گرد هم آورد و در انتخابات پیروزی بنیامین نتانیا‌هو را میسر کند.

برنامه انتخاباتی لیکود در سال ۱۹۹۶ با انتخابات سال ۱۹۹۲ تفاوت چندانی نداشت. برنامه‌های این حزب در این سال عبارت بود از: حقوق ملت یهود در سرزمین اسرائیلی ازلی و خدشه‌ناپذیر است، خواستار تحقق امنیت و صلح برای یهودیان اسرائیل است، اسرائیل حق مطالبه تمامی زمینهای کرانه باختری و نوار غزه را دارد، حفظ پیمان کمپ دیوید، عدم تشکیل دولت مستقل فلسطینی، بدین معنی که تشکیلات خودگردان به مفهوم دولت نیست و دارای تمامیت اراضی نبوده و حق تعیین سرنوشت ندارد، از سرگیری مذاکرات در مورد اعطای خودمختاری به اعراب و کرانه باختری و نوار غزه، اسرائیل دارای مطامع منطقه‌ای در لبنان نیست، حفظ نوار امنیتی برای امنیت الخلیل، قدس پایتخت اسرائیل بوده و قابل تجزیه نیست، سیطره اسرائیل طبق مصوبه پارلمان دهم بر جولان، و آغاز شهرک‌سازی در کلیه سرزمینهای رژیم صهیونیستی.

لیکود، رهبری احزاب براست‌گرای اسرائیل را بر عهده دارد و مظهر جریان راست اسرائیل می‌باشد. در گروه‌های پارلمانی، گروه‌بندی لیکود نیز در میان احزاب متشکل در آن سهم شده و هر کابینه دولت لیکود نیز با شرکت رهبران یا نمایندگان هر یک از احزاب تشکیل می‌شود. به این ترتیب هر یک از احزاب شرکت کننده در راستای اعمال سیاست‌های حزبی و جهت‌دهی به سیاست‌های دولت در آن فعال و تأثیر گذار می‌باشند.

۵- اشتراکات و اختلافات لیکود و کارگر

در بررسی کلی اصول و مبانی ایدئولوژیک و نحوه عملکرد دو حزب لیکود و کارگر می‌توان نتیجه گرفت که دو جناح در اصول و همچنین اهداف استراتژیک مشترک بوده و تنها در رویه و ابزار مورد استفاده کم و بیش تفاوتها و اختلافاتی با یکدیگر دارند. ابتدا برخی از اصول اساسی و اهداف راهبردی سیاست خارجی دو حزب و سپس برخی تفاوت‌های بین دو حزب را مطرح می‌کنیم.

(۵-۱) - اهداف راهبردی و اصول مشترک

- ۱- نگرش بدبینانه به محیط خارج و نظام بین‌الملل؛
- ۲- صهیونیسم و التزام عملی به آن؛
- ۳- استناد به حقوق توراتی در مورد حق یهود بر سرزمین اسرائیل؛
- ۴- نژادپرستی یهودی؛
- ۵- تلاش برای حفظ و تکامل یکپارچگی، استقلال و امنیت اسرائیل؛
- ۶- فراخوانی و جذب یهودیان سراسر عالم؛
- ۷- جلب حمایت و مساعدت کشورهای بزرگ بیگانه به ویژه ایالات متحده؛
- ۸- توسعه روابط با کشورهای جهان و به ویژه تلاش برای همگونی و خروج از انزوا در خاورمیانه؛
- ۹- «امتناع‌گرایی» در قبال روند صلح به دلایل صهیونیستی و امنیتی؛
- ۱۰- تلاش برای استقرار «یک صلح اسرائیلی» با اعراب؛
- ۱۱- حفظ قدس به عنوان پایتخت اسرائیل؛
- ۱۲- ممانعت از تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی و تلقی اردن و فلسطین به عنوان کشوری واحد؛
- ۱۳- تلاش برای حفظ و کنترل سرزمینهای اشغالی با اهدافی توسعه‌طلبانه و امنیتی؛

۱۴- حفظ و گسترش شهرکهای یهودی‌نشین در سرزمینهای اشغالی به دلایل نفوذی، امنیتی و گسترش طلبانه؛

۱۵- استراتژی دفاعی مبتنی بر حفظ تفوق و برتری قطعی نظامی.

دو جریان سیاسی اصلی اسرائیل در مورد اصول اساسی و اهداف استراتژیک مزبور همداستان هستند. آنچه باقی می‌ماند، برخی مسائل شکلی و روشی و ابزاری است که در راستای وصول به اهداف و آرمانهای مورد نظر به کار گرفته می‌شود. صهیونیسم اساسی است که همه احزاب و جریانهای سیاسی اسرائیل بر مبنای آن شکل گرفته و تداوم یافته‌اند. اهداف و راهبردهای صهیونیستی در کنار ویژگیهای خاص جامعه اسرائیل و همچنین نحوه تکوین و شرایط منطقه‌ای، سیاستگذاران اسرائیل اعم از راست یا چپ را در شرایط و موقعیتهای مشابه تصمیم‌گیری و اقدام قرار می‌دهد به گونه‌ای که اغلب حتی تفاوت چندانی در راهبردهای اقدام دو جناح مشاهده نمی‌شود و سطح تفاوتها و اختلافات به مسائل تاکتیکی و تکنیکی تنزل می‌کند. این همسویی به ویژه در مسائل مربوط به سیاست خارجی بیشتر از مسائل داخلی خود را نشان می‌دهد. تفاوتها و اختلافات مورد نظر نیز عمدتاً ناشی از برخی نگرش‌های متمایز به محیط پیرامونی است که بازتاب آن در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و ترتیب شئون امنیتی و نظامی خاصی متبلور شده است.

(۵-۲) - تفاوتها و اختلافات

ساختار اصلی حزب کارگر از یهودیان اروپای شرقی و مرکزی است و پایگاه اجتماعی آن نیز یهودیان غربی تبار (اشکنازی) می‌باشد. به رغم تمایلات چپ‌گرایانه، این حزب عمده آرای خود را از بین طبقات متوسط، یهودیان غربی که جزو طبقات بالا هستند و گروه سنی بالای پنجاه سال کسب می‌کند. در همین حال، ساختار لیکود از اقشار مختلف ثروتمند، متوسط، و فقیر تشکیل شده و اغلب آنان از یهودیان شرق و متمدن و دارای فرهنگ و موقعیت اجتماعی بالا هستند. گذشته از حمایت یهودیان افراطی و نژادپرست، پایگاه اجتماعی این گروه‌بندی، جوانان و یقه‌آبی‌ها می‌باشد.

سیاستهای اقتصادی اجتماعی حزب کارگر به گونه‌ای است که به اقتصاد ترکیبی و رقابتی، متشکل از بخش خصوصی، دولتی، هیستادروت و دادن فرصت برابر اقتصادی به همگان پایبند است و به واگذاری طرحهای اقتصادی دولت به بخش خصوصی و تداوم خدمات اجتماعی و درمانی به مردم از سوی دولت تأکید دارد. اما گروه‌بندی لیکود قایل به واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، فروش سهام دولتی در بانکها و در مورد هیستادروت، لیکود معتقد است که ارتباطات موجود میان سندیکا‌های کارگری و صندوق بیماران و بازنشستگی باید از میان رفته و دولت عهده‌دار تأمین اجتماعی و درمانی شود.

مبنای اصلی تفاوت و اختلاف در رویه‌ها و تاکتیک‌های سیاست خارجی لیکود و کارگر از آنجا ریشه می‌گیرد که از دیدگاه افراطی حزب لیکود تنها آنچه یهود انجام می‌دهد، می‌گوید یا باور دارد، دارای اهمیت سیاسی است و لذا اهمیت به روح و وحدت یهود داده، تأثیر عوامل جهان خارج را حداقل می‌داند و شکستهای خود و جامعه یهود را به عهده یهودیان «بد و خائن» می‌داند. در اندهان حزب لیکود، جهان خارج چنان بی‌اهمیت تلقی می‌شود که وجود آن تقریباً نادیده گرفته می‌شود. اما از دیدگاه حزب کارگر، جهان خارج وجود دارد و بسته به اهمیت نهادهای نظامی باید تصمیمات مناسب آن اتخاذ شود. به همین خاطر نیاز به انطباق با شرایط موجود دارد. از نظر لیکود، سیاستهای یهود به این معنا نمی‌تواند اشتباه باشد و این به خاطر «فضیلت یهودی» بودن است.

در عرصه سیاست خارجی و به لحاظ رابطه موجود بین جهت‌گیری امنیتی و اهداف و مقاصد سیاسی، حزب لیکود به شدت با این مفهوم کلاوزویستی عجین است که جنگ ابزاری است جایگزین دیپلماسی و تحت شرایطی خاص، یک کشور خود را در شرایطی می‌یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت نظامی برای حصول به مقاصد سیاسی است. جهت‌گیری دیگر، منکر گزینه نگ است که خود ناشی از این فلسفه است که دفاع تنها دلیلی است که به لحاظ اخلاقی کاربرد نیروی نظامی را موجه می‌کند. رهیافت انکاری که به شدت توسط کارگر تبلیغ می‌شود، مبتنی بر پذیرش حفظ وضع موجود بین اعراب و اسرائیل می‌باشد. به این ترتیب اگر چه هر دو حزب در عمل گرایشهای تهاجمی و نظامی‌گرایانه دارند، اما حزب کارگر راهبردهای خود را تحت عنوان راهبرد دفاعی تعقیب می‌کند در حالی که حزب لیکود آکارا رویه‌ای تهاجمی دارد. استراتژی حزب کارگر در دستیابی عملی به مفهوم توراتی «اسرائیل بزرگ» مزورانه بوده و از طریق سازش و گفتگو در پی حصول به زمان و امکانات مقتضی برای دستیابی به این آرزوست که حتی ممکن است در آینده تعریف جدیدی از انواع سیطره اسرائیل نه از طرق نظامی، بلکه از طرقی چون برتریهای اقتصادی تکنولوژیک (دوره صلح) باشد. اما حزب لیکود در اعلام مواضع تهاجمی و اتخاذ اقدامات و کاربرد نیروهای نظامی و فرصت‌طلبی برای ایجاد «اسرائیل بزرگ» صراحت دارد. هر چند با امضای موافقتنامه‌ی وای ریور در عمل آرمان «اسرائیل بزرگ» زیرپا گذاشته شد.

در رابطه با ایالات متحده در حالی که حزب کارگر اسرائیل به روابط خاص با ایالات متحده اهمیت زیادی قایل است در مسائل مختلف سعی دارد با حفظ ظاهر، نظر مساعد و دوستی این کشور را برای خود حفظ کند، اما حزب لیکود به رغم درک اهمیت نقش ایالات متحده در تأمین نیازهای متنوع اسرائیل، برای تأثیر گذاری آمریکا بر تصمیمات حزب نقش کمتری قایل است و لذا هر از چند گاهی در قبال خواسته‌های ایالات متحده تمارض نشان می‌دهد.

در مورد اداره سرزمینهای اشغالی، حزب کارگر پیرو سیاستی بوده است که به «برنامه آلون» معروف شده و از سوی ایگال آلون پیشنهاد شده بود. اصول اساسی این برنامه دایر بر این بود که کنترل اسرائیل بر بلندیهای جولان، باریکه غزه، بخشهایی از سینای شرقی، بیشتر کرانه باختری (شامل رود اردن)، نواحی گسترده‌ای در حومه بیت‌المقدس، و دالانهای متعددی در بخش عربی کرانه باختری پایدار بماند. در اجرای همین برنامه بود که دولت

کارگری، به رغم مخالفت صریح تمام دولتها و از جمله در این مورد ایالات متحده، بخش عربی بیت‌المقدس شرقی و نییز دالانهای مزبور را صریحاً به اسرائیل به اسرائیل پیوست. هدف از چنگ اندازی بر دالانها این بود که بخش عربی کرانه باختری پاره‌پاره شود تا ادامه کنترل اسرائیل بر آن تضمین گردد. بر مبنای طرح آلون و به منظور دوری از مشکلات ناشی از جذب جمعیت غیر یهودی در اسرائیل، رابین در ژانویه ۱۹۸۳ اظهار داشت: «تا جایی که به من مربوط می‌شود، ما آماده‌ایم تا حدود ۶۵ درصد از اراضی کرانه باختری و باریکه غزه را که حدود ۸۰ درصد جمعیت در آنها زندگی می‌کنند پس بدهیم.» با این حال از دیدگاه حزب کارگر، سرزمینهای بازپس داده شده یا تحت تسلط اردن قرار می‌گیرند یا بی دولت باقی می‌مانند. اما لیکود خواهان گسترش مستقیم حاکمیت اسرائیل بر کرانه باختری است و بلندبهای جولان را عملاً به اسرائیل ضمیمه کرده است. هر چند به رغم مخالفت شدید بخش مهمی از گروهها، رهبری حزب کارگر تمام صحرای سینا را در اجای موافقتنامه‌های کمپ دیوید به مصر بازگردارند. لیکودبها خواهان الحاق کرانه باختری نیستند، بلکه می‌خواهند با گسترش حاکمیت اسرائیل، ضمن بهره‌برداری از نیروی کار و مزایای اقتصادی آن، خود را از مشکلات جمعیتی و امنیتی آن نیز خلاص کنند.

شیوه مرسوم حزب کارگر «اتکا به واقعیتها»، پرهیز رجزخوانیهای خیلی تند و تیز و تشویق مصالحه و سازش جویی دست کم در نزد افکار عمومی است، در خلوت اما، معمولاً از چنین مواضعی پیروی کرده‌اند: «اهمیتی ندارد که کفار چه می‌گویند، مهم آن است که یهودیان انجام می‌دهند» (بن گوریون)، یا «مرزهای اسرائیل آنجایی است که یهودیان می‌زیند، نه آنجایی که نقشه‌ها خطاطی شده است» (گلدامایر). شیوه‌ای بس کارآمد برای نیل به هدفها بدون راندن افکار عمومی غرب، یا در واقع تجهیز یا برانگیختن هر چه بیشتر حمایت غرببها. اما رهبران لیکود چندان با ارزشهای غربی همساز نیستند و حتی گاهی به دنیای فریبنده «کفار» بی‌اعتنایی می‌کنند، کاری که معمولاً غرببها و از جمله آمریکاییها را خوش نمی‌آید.

صلح امری است که هر دو حزب اسرائیل خواهان آن هستند. اما نه در این زمان و نه هر صلحی، بلکه صلحی اسرائیلی و آن هم به هنگامی که صهیونیسم به خواسته‌های خود رسیده باشد. حزب کارگر با وقوف به این واقعیت که صلح را نمی‌توان با زور تحمیل کرد، سعی در دستیابی به مصالحه از طرق تهاجمی و نظامی را برای تحمیل صلح برگزیده و مصالحه

ارضی را خیانت می‌داند. در عمل در حالی که حزب کارگر تحت رهبری رابین و پرز از نوعی میانه‌روی و مصالحه ارضی پیروی می‌کرد، لیکود به رهبری بگین و شامیر و سپس نتانیا‌هو از یک برنامه سخت‌گیرانه و تأکید بر شهرک‌سازی و الحاق نهایی سرزمینهای اشغالی حمایت کرده است.

ب۔ سیاست خارجی اسرائیل

۱- واقع‌گرایی

نظریه‌های مربوط به واقع‌گرایی سیاست بین‌الملل، در تعیین سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها، نقش، جایگاه و اعتبار ویژه دیرینه‌ای دارد. واقع‌گرایی به عنوان یک نظریه، بعد از جنگ جهانی دوم و به مثابه پاسخی به آرمان‌گرایی بین دو جنگ، وارد محافل علمی شده و تکوین یافته است. اما به لحاظ عملی عمری به دارازای تاریخ دارد. گذشته از این که این مکتب توسط چه کسانی و بر مبنای چه اصولی و روشی توسعه یافته است، وجود دو نحله فکری «واقع‌گرایی کلاسیک» و «نو واقع‌گرایی» و به تبع آن دو نگرش و شیوه رفتاری «واقع‌گرایی تهاجمی» و «واقع‌گرایی دفاعی» در عرصه امنیت و سیاست خارجی، مبنای مناسبی برای مطالعه رفتار سیاست خارجی اسرائیل و به صورتی دقیق‌تر رفتار جریان راست اسرائیل در مقایسه با جریان چپ و تأثیر آن بر «انطباق تهاجمی» سیاست خارجی اسرائیل، فراهم می‌کند.

«واقع‌گرایی تهاجمی» بر یک نگرش واقع‌گرایی کلاسیک استوار است. مبنای فکری واقع‌گرایی کلاسیک با تأکید بر «قدرت» و «بدبینی» نسبت به ذات بشر معتقد است: قدرت مهم‌ترین عامل در سیاست بین‌الملل است، دولت‌ها تلاش دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند؛ و آرزوی کسب قدرت ریشه در لذت بشر دارد. به این ترتیب واقع‌گرایی تهاجمی بر آن است که:

- نظام بین‌الملل منازعه و تهاجم را در بطن خود می‌پرورد؛

- امنیت محصولی کمیاب در عرصه رقابت‌آمیز بین‌المللی است؛

- اتخاذ استراتژی‌های تهاجمی در راستای کسب امنیت به لحاظ عقلی ضروری است.

نگرش «واقع‌گرایی دفاعی» پیرو منطق ساختار نو واقع‌گرایی است. نظریه‌پردازان نو واقع‌گرا، این مفروض واقع‌گرایی کلاسیک را که ذات بشر شرور و معطوف به کسب قدرت است، نمی‌پذیرند و به جای آن بر این باورند که: سیاست بین‌الملل با خواست دولت‌ها برای بقا در

نظام هرج و مرج گونه بین‌المللی شکل می‌گیرد. بر این مبنا نگرش دفاعی به امنیت و سیاست خارجی و بین‌المللی بر آن است که:

- نظام بین‌الملل لزوماً ایجاد کننده منازعه و جنگ نیست؛

- راهبرد دفاعی اغلب بهترین مبنا برای امنیت.

وجود دو نوع واقع‌گرایی تهاجمی و دفاعی، محدود به عبارات نظری نظریه‌پردازان نیست. در واقع اندیشه این اندیشمندان محصول تجارب تاریخی و مطالعه شیوه رفتاری بازیگران عرصه عملی سیاست بین‌الملل است. رفتار واحدهای ملی که به عنوان درون‌دادها به عرصه نظام و سیاست بین‌الملل وارد می‌شود، چیزی جز محصول تصمیمات تصمیم‌گیران داخلی و بروندهای نظام سیاست خارجی واحدهای ملی نیست. و آنچه در اینجا و از این منظر مهم است اینکه، بازیگران و نخبگان تعیین کننده سیاست خارجی کشورها را می‌توان بر مبنای این دو شیوه نگرش، واقع‌گرایی تهاجمی و دفاعی، از هم تمیز داد و بر اساس نگرش فلسفی و امنیتی به جهان و موضع‌گیری در قبال آن، رفتار سیاست خارجی‌شان را تعیین کرد.

دفاعی یا تهاجمی بودن نگرش و رفتار سیاستگذاران از یک سو حاصل نگرش فلسفی و امنیتی و شرایط محیط عملیاتی آنهاست و از سوی دیگر خود عامل تعیین کننده شیوه رفتاری صلح طلب یا جنگ طلب آنها در سیاست خارجی است.

هر چقدر که سیاستمدارانی با نگرش و شیوه رفتار تهاجمی در عرصه تصمیم‌گیری یک کشور بیشتر باشد، گرایش به جنگ و عملیات تهاجمی علیه سایر کشورها بیشتر و استعداد برای اتخاذ یک سیاست انطباق تهاجمی بیشتر خواهد بود. و هر چقدر که سیاستمدارانی با نگرش و شیوه رفتاری دفاعی بیشتر باشند، گرایشهای جنگ‌طلبانه و رفتار تهاجمی کمتر به منصفه ظهور خواهد رسید.

در یک تحلیل از رابطه بین اهداف و مقاصد سیاسی، لانیر استدلال می‌کند که دو گونه جهت‌گیری امنیتی در اسرائیل وجود داشته است، یکی مرتبط با مفهوم کلاوزویتسی است که جنگ را ابزاری جایگزین دیپلماسی می‌داند. به عبارت دیگر، تحت شرایطی خاص، یک کشور

خود را در شرایطی می‌یابد که ناگزیر از کاربرد قدرت نظامی برای حصول مقاصد سیاسی است. جهت‌گیری دیگری منکر گزینه جنگ است که خود ناشی از این فلسفه است که دفاع تنها دلیلی است که به لحاظ اخلاقی کاربرد نیروی نظامی را موجه می‌کند. جهت‌گیری مبتنی بر مفهوم کلاوزویتسی که ریشه در یک نگرش واقع‌گرایی کلاسیک دارد، گرایش امنیتی گروه‌بندی لیکود است که سیاست خارجی اسرائیل را به سمت تهاجمی شدن بیشتر سوق می‌دهد. جهت‌گیری دفاعی امنیت و رهیافت انکار جنگ، حداقل از لحاظ نظری، با گروه‌بندی حزب کارگر عجین است. هر چند که این گروه‌بندی در جنگ‌های متعدد تاریخ خود نشان داده است که به سرعت جنگ دفاعی را به تهاجم تبدیل می‌کند. به علاوه، جهت‌گیری دفاعی امنیت قابل تفسیر است و در واقع مرز دفاع و تهاجم اغلب مبهم می‌باشد. با این حال نگرش و رفتار حزب کارگر حداقل از لحاظ نظری به نگرش نو واقع‌گرایانه نزدیک‌تر است.

سیاست لیکود از سال ۱۹۷۷ به طور فزاینده‌ای کلاوزویتسی و تهاجمی بوده است. دولت بگین از فلسفه کارگری حفظ وضع موجود یا مذاکره در مورد یک پیمان صلح با اعراب جدا شد. در همان زمان، تأکید فزاینده‌ای بر کاربرد زور با هدف ایجاد تغییرات ژئوپولیتیکی در خاورمیانه وجود داشت. ایجاد یک «دولت دروزی» به عنوان قسمتی از سوریه و لبنان، یک دولت مارونی مسلط در لبنان و یا یک فدراسیون نژادی در عراق، گزینه‌هایی بود که به طور تاریخی از سوی لیکود به مباحثه گذارده شد. مثال بارز طرز تفکر و رفتار عملی لیکود، مداخله در لبنان (۱۹۸۲) بود. در اینجا باید اضافه شود که شیوه نگرش و رفتاری لیکود علاوه بر اینکه در دوره‌های لیکودی و دوره‌هایی که دولت ائتلافی با کارگر تشکیل داده مستقیماً در سیاست خارجی متبلور شده است. در دوره‌هایی نیز که دولت کارگری به تنهایی قدرت را در دست داشته، به صورت غیر مستقیم، بار تهاجمی سیاست خارجی را افزایش داده است. به گونه‌ای که رفتار رایین در سال ۱۹۹۲ و تهاجم به لبنان برای پیروزی در رقابتهای انتخاباتی و کارگر به عنوان یک اهرم فشار و ابزار چانه‌زنی در مذاکرات با اعراب و حتی گرفتن امتیاز از آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲ - اندیشه‌ی تهاجم

گفته شد که نگرش واقع‌گرایی کلاسیک بر مبنای یک برداشت بدبینانه نسبت به ذات بشری و نظامی بین‌المللی می‌باشد که اساس جوهره‌ی سیاست بین‌الملل را «قدرت» و عرصه‌ی سیاست بین‌الملل را صحنه‌ی منازعات و رقابت جهت افزایش قدرت می‌داند. این برداشت، سیاستگذاران به حفظ ابتکار عمل در سیاست خارجی سوق می‌دهد و در نتیجه، راهبردی تهاجمی را تشویق می‌کند. کابینه‌های اسرائیل چه کارگر و چه لیکود، تا کنون نشان داده‌اند که از یک چنین دیدگاه، رویه و راهبردی پیروی کرده‌اند. گذشته از باور و تلاش برای تحقق آرمانهای صهیونیسم، احزاب کارگری رویه‌ای عمل‌گرایانه را پیش گرفته، لیکن حزب لیکود علاوه بر آرمان‌گرایی صهیونیستی، واقع‌گرایی در سیاست را بر یک اساس و نگرش آرمان‌گرایانه نسبت به محیط پیرامونی قرار داده است. اندیشه‌ی بدبینانه و ریشه‌های فکری رفتار تهاجمی در سیاست خارجی هر دو حزب کارگر و لیکود را می‌توان در تفکرات و اظهارات بنیانگذاران و رهبران اصلی دو جریان به وضوح مشاهده کرد. مظهر و بنیانگذار اندیشه‌ی تهاجمی در اسرائیل را می‌توان ولادیمیر ژابوتینسکی و جنبش تجدید نظر طلب صهیونیسم دانست. از دیدگاه ژابوتینسکی با طرق مسالمت‌آمیز و زورمدارانه می‌توان در این مسیر گام برداشت. ژابوتینسکی در مقاله‌ای که تحت عنوان «دیوار آهنین» در تاریخ ۴ نوامبر مجله «راسوی یت» انتشار یافت می‌گوید:

«... استعمار صهیونیسم در فلسطین دو راه بیشتر در مقابل خود ندارد: یا مقصود را رها کند، یا اراده و خواست سکنة بومی را زیر پا بگذارد و در صورت تمایل به انتخاب شق اخیر چاره‌ای ندارد جز آنکه علیه اعراب فلسطین متوسل به زور شود. یعنی باید دیواری آهنین از سر نیزه به وجود آورد تا مردم بومی نتوانند جلوی پیشرفت اهداف ما را رسد کنند، و بدانیم که غیر از این هیچ اقدام دیگری ما را به مقصود نخواهد رساند...»

این ایده، مبنای یک راهبرد دیرپا تحت عنوان «دیوار یا مشت آهنین» شد که توسط رهبران بعدی جریان راست اسرائیل اتخاذ شده است. مبنای چنین نگرشی را در افکار شاگرد شدیداً متعصب ژابوتینسکی می‌توان این گونه دید: «سیاست فن قدرت است... هنگامی که فولاد را با

پتک بکوبی همگان از طنین صدایش می‌هراسند، و هنگامی که از دستکش استفاده کنی، هیچ کس به وجود توپی نخواهد برد... تاریخ را چکمه‌های سنگین می‌سازد.» از دیدگاه وی، «انکار و حتی نادیده گرفتن اندیشه‌های ژاوتینسکی، یعنی خیانت، زیرا ممکن نیست پابره‌نه به راه خویش ادامه دهیم در حالی که تاریخ آکنده از دندان‌های تیز است و این یک نگرش اصیل واقع‌گرایی کلاسیک است که بر اساس آن، راهبرد تهاجم و خشونت قرار دارد. موضع بگین در قبال قطعنامه‌های تقسیم ۱۹۴۷ به شکل جالبتری تعهد به آرمانهای صهیونیستی و یک استراتژی تهاجمی را نشان می‌دهد. بگین در فردای اعلام تأسیس دولت اسرائیل در یک نطق رادیویی گفت:

«امروز شاهد هستیم که ۴ سال مبارزه قوم یهود سرانجام نتیجه موفقیت‌آمیزی به بار آورد و به تأسیس حکومت اسرائیل منجر شد. ولی این موفقیت فقط در حد تأسیس حکومت بود، نه بیشتر ... چرا که هدف غایی بازگرداندن تمام قوم یهود به «ارض اسرائیل» است که خداوند وعده‌اش را به ما داده است و چون سرزمین خدا داده هم باید به صورت یکپارچه باشد، لذا هر اقدامی برای تکه تکه کردن آن انجام شود، نه یک خیانت، که اقدامی کفر آمیز محسوب می‌شود و هر کس حقوق طبیعی ما را بر سراسر «ارض اسرائیل» به رسمیت نشناسد، درست مثل این است که حقوق فعلی ما بر بخشی از فلسطین را نیز انکار کرده باشد... ای خدای اسرائیل! به سربازانت قدرت و به شمشیرهایشان برکت عطا کن تا بتوانند وعده‌های ترا جامه عمل بپوشانند و سرزمینی را که برای مقربان درگهات منظور کرده‌ای از نو احیا کنند ... ای مردم اسرائیل پیش به سوی میدان نبرد برای کسب پیروزی!...»

بگین اعتقاد و وفاداری خود و طرفدارانش به این ایده و راهبرد را در رفتار عملی دولت‌ش از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ کاملاً نشان داد و سیاست خارجی اسرائیل را در یک قالب تهاجمی جای داد. مناخیم بگین نه فقط بنیانگذار حیرت بلکه از حامیان اصلی ایده «اسرائیل بزرگ» بود و موجودیت ملت فلسطین را به رسمیت نمی‌شناخت. از دید وی، سرزمین اسرائیل نه تنها به معنای بخش غربی است، بلکه همه بخش شرقی را نیز در برمی‌گیرد. این راهبرد از سوی اسحاق شامیر جانشین بگین نیز تداوم یافت و به نظر نمی‌رسد رفتار نتانیا‌هو را بتوان در قالبی غیر از این جای داد.

این شیوه نگرش و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی منحصر به جریان راست اسرائیل نیست. بنیانگذاران و رهبران احزاب چپ و گارگری نیز اگر نه به صراحت و تندی جریان راست، اما دست کم در عمل به اندازه کافی شیوه نگرش و راهبرد مشابهی را به نمایش گذاشته‌اند. شیمون پرز در کتاب «خاورمیانه جدید» خاطر نشان می‌کند «... دنیای جدید برای ما چیزی نبود جز جنگهای هراس انگیز و دردها و رنجهای بیشمار، دردها و رنجهایی بسیار تلخ، تا آنجا که ما اسرائیلی‌ها و اعراب، خود را در وضعی می‌دیدیم که کورکورانه عمل می‌کردیم و چه بسا همین مسئله بود که فرصتهای بی‌شماری را از ما گرفت: آنقدر نسبت به هم بی‌تفاوت بودیم که درک نکردیم چقدر شرایط برای ایجاد تغییر مناسب است.» این اظهار نظر ضمن پنهان داشتن آرمانهای صهیونیستی، بدبینی این رهبر کهنه کار را همراه با آرزو برای چنین تغییری نشان می‌دهد. اما این آرزو اسیر آرمانهای توسعه‌طلبانه صهیونیسم و راهبردهای به ظاهر دفاعی، اما در عمل تهاجمی و مزورانه حزب کارگر است. شاید تنها تفاوت تاکتیکی در شیوه خزنده، تهاجم دولت کارگری است که معمولاً سعی دارد آغاز و ضرورت تهاجم را به اعراب و تهدیدهای امنیتی آنها نسبت دهد.

سردمداران حزب کارگر نیز به همان اندازه جریان راست، آموزه‌های صهیونیسم را باور دارند و حتی برخی بر این ایده پای می‌فشارند که حزب کارگر می‌تواند برنامه‌های جریان راست و حزب لیکود را بهتر از آن تحقق بخشد. نگرش بدبینانه به محیط و راهبرد توسعه‌طلبانه و تهاجمی را در گفتار و کردار بن گوریون و شیمون پرز به وضوح می‌توان دید. این نوع از رفتار در مورد اسحاق رابین، به رغم همه تمایلات مصالحه جویانه آن نیز مستور نبود. وی به رغم همه اهمیت‌هایی که به حفظ روابط خاص با آمریکا می‌داد، ایده پیمان دفاعی با ایالات متحده را رد می‌کرد. زیرا معتقد بود چنین پیمانی آزادی عمل اسرائیل را محدود می‌کند. وی اقدامات نظامی اسرائیل را در لبنان مورد حمایت قرار می‌داد و معتقد بود «در صورت وجود یک پیمان امنیتی بین اسرائیل و آمریکا، چنین رفتاری را از سوی اسرائیل اجازه نمی‌داد. به علاوه، چنین پیمان رسمی بین دو کشور فشارهای آمریکا برای امتیازدهی در موضوعات هسته‌ای را افزایش می‌دهد.»

بنابراین با توجه به آنچه در مورد نکات اشتراک و افتراق دو گروه‌بندی کارگر و لیکود و همچنین در مورد دیدگاههای اساسی دو حزب گفته شد، تفاوت فاحشی بین آنها به نظر

نمی‌رسد. این دو در راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی خود تفاوتی با یکدیگر ندارند و تنها در تاکتیک‌ها و ابزار از هم متمایز می‌شوند. این تمایز نیز خود حاصل برداشت دو گانه دو حزب از برخی عوامل محیطی است. از جمله لیکود اهمیت و اولویت را به خواسته‌های صهیونیسم و یهود داده و جهان خارج و خواسته‌های آن را به هیچ می‌پندارد. اما کارگر رفتارهای خود را بر اساس مقتضیات محیطی و در راستای رسیدن به خواسته‌های صهیونیسم و یهود تنظیم می‌کند و لذا گاهی بالاجبار مسیرهای گمراه کننده و انحرافی را می‌پیماید و شیوه رفتاری آرمانی لیکود و عمل گرایانه کارگر از همین جا متمایز می‌شود. شیوه عمل گرایانه نگرش کارگر، آن را به اتخاذ یک رویه پاسخ - ابتکار و شیوه آرمانی نگرش لیکود آن را به سمت یک رویه ابتکار - پاسخ سوق می‌دهد.

رفتار سیاست خارجی یک کشور، حاصل تعامل محیط عملیاتی و محیط روانی آن است. بازیگران سیاست خارجی زنجیره‌ای از ابتکار و پاسخ را به نمایش می‌گذارند. هر یک از ابتکارها در نتیجه ورود درون دادی به نظام سیاست خارجی و خروج برون دادی است که این برون داد به عنوان یک درون داد به نظام بین‌المللی در مواجهه با این درون داد به عنوان بازخورد مثبت یا منفی دوباره به نظام سیاست خارجی وارد می‌شود و این دور همچنان ادامه دارد. زنجیره ابتکار و پاسخ در سیاست خارجی دولتهایی با سیاست انطاق تهاجمی و یا رضایتمند متفاوت می‌باشد. جوامع رضایتمند معمولاً یک سیاست خارجی انفعالی را به اجرا می‌گذارند و بنابراین رفتار سیاست خارجی آنها پاسخی به الزامهای محیط عملیاتی و روانی سیاست خارجی است. اما جوامع تهاجمی عموماً با نوعی ابتکار در سیاست خارجی عجین هستند که این خود ناشی از نگرش تهاجمی و آرمانی آنها به محیط عملیاتی و تعهد این گونه جوامع در پاسخگویی به ساختارهای ذاتی آن می‌باشد.

به همین ترتیب، موازنه بین ابتکار و پاسخ معمولاً توسط موقعیت بازیگر در نظام جهانی دیکته می‌شود. قدرتهای بزرگ توان ابتکاری بیشتری نسبت به کشورهای کوچک دارند، که معمولاً به صورت انفعالی در قبال محدودیتهای جهانی عمل می‌کنند. با این حال، برداشتهای ذهنی ناشی از یک رویه آرمان‌گرایانه می‌تواند یک بازیگر کوچک، همچون اسرائیل را به اتخاذ یک سیاست خارجی عمدتاً ابتکاری بکشاند. رویه تهاجمی لیکود در سیاست خارجی ارتباط تنگاتنگی با رفتار آرمانی - ابتکاری آن دارد. لیکود و کارگر به عنوان رهبران دو

جریان اصلی سیاسی در اسرائیل، چارچوب و اساس رفتاری خود را بر آرمانهای صهیونیسم قرار داده‌اند. در این راستا و با توجه به بدبینی عمیق هر دو جریان و به ویژه جریان راست اسرائیل به محیط پیرامونی، یک نگرش واقع‌گرای کلاسیک، چراغ راه اغلب سیاستگذاران اسرائیل اعم از راست یا چپ قرار گرفته است. با این تفاوت که جناح چپ حداقل در نظر و به ظاهر بر گرایشهای نو واقع‌گرایانه تأکید کرده و یک راهبرد دفاعی در امنیت و سیاست خارجی را تبلیغ می‌کند. اما جریان راست در نگرش کلاوزویستی و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی صراحت لهجه داشته است. گروه‌بندی لیکود با احتراز شدید از قرار گرفتن در موقعیتهای انفعالی و تلاش برای حفظ ابتکار عمل رفتارهای تهاجمی آشکار را فرا راه سیاستگذاران خارجی اسرائیل قرار داده و تشویق می‌کند.

در این میان، حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم دولتهای غربی و به ویژه آمریکا از یک سو و رفتار انفعالی دولتهای عرب از سوی دیگر این رفتار تهاجمی را امکان پذیر می‌سازد. حاصل و نمود بارز چنین رابطه‌ای، گرایش هر چه بیشتر اسرائیل به یک انطباق تهاجمی با محیط و به ویژه کاربرد نیروی نظامی برای وصول به اهداف سیاسی است.

۳- رفتار تهاجمی

اسرائیل و طرفداران آن با تبلیغ بسیار سعی دارند تا جنگهای این رژیم را، تا پیش از تجاوز آن به لبنان در سال ۱۹۸۲ صرفاً جنبه دفاعی مبدهند. اینان سرمنشأ آغاز این جنگها را، چه به صورت موردی و چه کلی فراموش می‌کنند. به لحاظ کلی باید در نظر داشت که اساساً موجودیت اسرائیل در فلسطین ناشی از غصب سرزمین ملت فلسطین و یک پدیده استعماری است که مشروعیت آن صرفاً ناشی از قطعنامه سازمان است. در نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل توصیه کرد که فلسطین تحت قیمومت (این سوی اردن) به دو کشور یهودی و عربی تجزیه شود. این توصیه توسط بخش عمده‌ای از جنبش صهیونیستی، به ویژه احزاب کارگری، پذیرفته شد اما از سوی سازمانهای تروریستی صهیونیست و همچنین اعراب پذیرفته نشد. بر اساس این قطعنامه، «دولت اسرائیل» در ماه مه ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد. بلافاصله اعراب که تازه از عمق فاجعه آگاه شده بودند، تهاجمی سراسری را آغاز کردند. موجودیت اسرائیل در خطر نابودی قرار گرفته بود، اما با مداخله سازمان ملل جنگ موقتاً متوقف شد. در دوره کوتاه آتش بس، اسرائیل سریعاً به سازماندهی و تجهیز ارتش خود پرداخت و هنگامی که جنگ دوباره شروع شد ابتکار عمل را به دست گرفت. اعراب را به مرزهای تعیین شده در قطعنامه عقب راند و از آن نیز تجاوز کرد. جنگ تقریباً در تمام سرزمینهایی ادامه یافت که برای کشور فلسطین در نظر گرفته شده بود و در نهایت با الحاق حدود نیمی از این سرزمینها به اسرائیل و تصرف ما بقی آن توسط اردن و مصر تمام شد.

در سال ۱۹۵۶ در فضای جنگ سرد و در حالی که ناصر خشمگین از مخالفت آمریکا با کمک به احداث سد «آسوان» به بلوک شرق گرایش یافته بود و کانال سوئز را ملی اعلام کرد، دولت کارگری اسرائیل نگران از موقعیت جدید مصر و بازخیزی ناسیونالیسم عربی به همراه فرانسه و انگلستان که خواهان حفظ کنترل کانال سوئز و اختیار خود بودند به مصر تجاوز کرد. در حالی که مصر از ترس تجاوزات اسرائیلی در صدد بود تا مناطق مرزی خود را آرام سازد، اما تبلیغات گسترده و موفق آمیزی که به عمل آمد چنان وانمود کرد که ناصر، و نه اسرائیل، در خیال حمله است و مصر مورد تهاجم نیروهای اسرائیلی، فرانسوی و انگلیسی قرار گرفت.

دست‌اندازی به مناطق غربی نظامی شمالی، به خاطر تأمین منابع آب و به راه انداختن طرح‌های توسعه کشاورزی منجر به گلوله‌باران اسرائیلیها از بلندیهای جولان توسط سوریها و اشغال جولان توسط دولت کارگری اسرائیل شد. بعدها بگین در مورد عملکرد اسرائیل در جنگهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ گفت: «در ۱۹۶۷ ما دوباره حق انتخاب داشتیم. تمرکز نیروهای مصر در صحرای سینا به هیچ رو نشانگر آن نبود که ناصر به راستی قصد حمله به ما را دارد. ما باید به خودمان راست بگوییم این ما بودیم که تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم.»

در سالهای بعد از جنگ ۱۹۶۷، دولت کارگری به بهانه‌های امنیتی و بر مبنای طرح ایگال آلون، شروع به ادغام نواحی اشغالی به اسرائیل و احداث قرارگاههای نظامی و شهرکهای دایمی کرد. در سپتامبر ۱۹۷۳، حزب کارگر «پروتکل‌های جلیل» را تصویب کرد که اجازه می‌داد سکونت‌گاههای زیاد شهری، روستایی و بازرگانی و صنعتی تازه‌ای در مناطق اشغالی و از جمله در جولان و کرانه باختری و غزه و شمال شرقی سینا ایجاد شود؛ شهرک «یمیت» (که ساکنان بومی آنجا با خشونت به صحرا بیرون رانده شدند و خانه‌هایشان ویران شد) در همین بخش از سینا بنا گردید. سادات گفت: «یمیت، دست کم برای مصر به معنای جنگ است». چرا که در واقع جزیی از خاک آن که توسط اسرائیل به اشغال درآمده، محل احداث این شهرک بود. بنابرایندر حمله‌ای غافلگیرانه سربازان مصری از کانال سوئز گذشتند و جنگ ۱۹۷۳ آغاز شد. این روند با تجاوز آشکار ۱۹۷۸ اسرائیل به لبنان که در آن حدود ۲۰۰۰ فلسطین و لبنانی کشته شدند و حدود ۲۵۰۰۰ نفر آواره شدند، ادامه می‌یابد.

گروه‌بندی لیکود برخلاف گروه‌بندی کارگر، علایق توسعه طلبانه و تهاجمی خود را آشکار بیان کرده و در اجرای آن تعلل نمی‌ورزد. تحت حکومت دولت لیکود در ۷ ژوئن ۱۹۸۱، هواپیماهای اسرائیل راکتور اتمی عراق به بهانه تهدید امنیت اسرائیل بمباران کردند. در ۶ ژوئن ۱۹۸۲، اسرائیل با «عملیات صلح برای جلیل» آشکارا به لبنان تجاوز کرد و در ۹ ژوئن ۱۹۸۲ در تداوم این سیاست به محل استقرار موشکهای سوریه در دره بقاع حمله کرد.

جنگ لبنان با عملیات «صلح برای جلیل» در ژوئن ۱۹۸۲ به بهانه سوء قصد به جان شلومو آرگوف، سفیر اسرائیل در لندن، سرکوب اعضای ساف در لبنان، دفاع از شهرکهای مرزی و ایجاد یک منطقه حایل مرزی ۴۰ کیلومتری آغاز شد. اهداف اسرائیل از تجاوز به

لبنان عبارت بودند از: ایجاد تزلزل در ارکان سازمان آزادیبخش فلسطین، اشغال جنوب لبنان تا رود «لیتانی»، به قدرت رساندن «بشیر جمایل» از حزب فالانژ لبنان، راندن اکثر فلسطینیهای مقیم لبنان به سوی اردن به وسیله عملیات نظامی یا به راه انداختن موج ترور، اشغال پایتخت لبنان با هدف کشتن سران «ساف» و نابودی مرکز رهبری آن، به راه انداختن قتل وسیع و در پی آن خروج قوای اسرائیلی از بیروت و واگذاری لبنان به نیروهای نظامی چند ملیتی تحت فرماندهی آمریکا ...

یکی از مبلغان آمریکایی اسرائیل، «آرنولد فورستر» می‌گوید: «اسرائیلی‌ها را به شکلی انتزاعی ترسناک جلوه می‌دهند، تنها به این دلیل که از لبنان خواهان مرزهایی باز، رفت و آمد جهانگردان، مناسبات بازرگانی، مذاکره در پایتختهای یکدیگر، و داشتن تماسهای منظم سیاسی هستند... اما فورستر علاقه‌ای ندارد که بگوید اسرائیل به ویژه جریان راست تا چه اندازه آمادگی دارند این خواسته‌های خود را با توسل به زور به لبنان تحمیل کنند. در واقع، جنگ لبنان مصداق بارز رفتار آرمانی - ابتکاری و راهبرد توسعه طلبانه و تهاجمی لیکود بود که در آن علاوه بر تجاوز وحشیانه اسرائیل به لبنان و بیرون راندن ساف از آن، کشتاری وحشیانه توسط فالانژیستهای لبنان و به حمایت و تشویق سران حزب لیکود «در صبرا و شتیلا» به وقوع پیوست.

نباید تصور شود که رفتار تهاجمی (سرسختانه) مترادف با اقدامات تهاجمی نظامی است. چنین رفتاری در ابعادی دیگر و از جمله در زمینه‌های سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی مصداق می‌یابد. از جمله موارد غیر نظامی رفتار تهاجمی اسرائیل، سیاست خارجی دولت نتانیاهاو (۱۹۹۶-۱۹۹۹) در قبال روند صلح خاورمیانه می‌باشد. مواضع و عملکرد نتانیاهاو در قبال روند صلح خاورمیانه، مصداق یک انطباق تهاجمی است که در آن جریان راست اسرائیل نقش تعیین کننده داشته است. شیوه رفتاری دولت نتانیاهاو در این عرصه، موضوع تحقیق و بررسی جالبی است که امید است در فرصتی دیگر بدان پرداخته شود. در اینجا کافی است اشاره شود که با روی کار آمدن نتانیاهاو، دولت اسرائیلی در قبال روند صلح خاورمیانه موضعی تهاجمی و سرسختانه در پیش گرفت که علت آن را می‌توان در خاستگاه حزبی - ایدئولوژیک راست گرای نتانیاهاو و نقش مؤثر جریان راست اسرائیل بر دولت وی جستجو کرد. جریان راست اسرائیل با اعمال فشار بر نتانیاهاو نه فقط مانع از سیر عادی روند صلح

خاورمیانه شد و بر سختی سیاستهای این رژیم افزود، بلکه مانع از اجرای کامل موافقتنامه‌های «الخلیل» و «وای ریور» که توسط نتانیا‌هو به امضا رسیده بود شد و در نهایت نیز زمینه‌های سقوط دولت وی را فراهم کرد.

نتیجه

طیف سیاسی و نظام حزبی اسرائیل، به لحاظ نحوه شکل‌گیری و تکوین این جامعه، مشخصه‌های خاص خود را دارد و در آن دو حزب کارگر و لیکود توانسته‌اند رهبری دو جریان و طیف اصلی قدرت را به دست گیرند. هر یک از این دو جریان در پیدایش و تکوین جامعه، سیاست و تاریخ اسرائیل سهمیم بوده‌اند. جریان راست متشکل از سه جریان راست ناسیونالیست، راست رادیکال و راست ملایم، مجمع احزابی است که تحت رهبری لیکود، شریک سنت سیاست‌تین رژیم به ویژه از دهه ۱۹۷۰ می‌باشد و نقش عمده‌ای در شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور در کنار جریان چپ به رهبر یحزب کارگر ایفا کرده‌اند. در حالی که جریان چپ منبعت از جنبش صهیونیستی کار است، جریان راست عمدتاً حاصل جنبش‌های صهیونیستی افراطی و دینی است که به شدت طرفدار ایده «اسرائیل بزرگ»، «الحاق‌گرایی سرزمینهای اشغالی» و کاربرد نیروی نظامی برای اهداف سیاسی، بوده است.

صهیونیسم اساس رفتاری هر دو جریان راست و چپ بوده است، اما هر یک از این دو به طرق و ابزارهای خاص خود در پی منافع ملی - صهیونیستی اسرائیل بوده‌اند. چپ و راست اسرائیل در اصول و اهداف راهبردی نکات مشترک بسیاری دارند، حتی شاید تفاوت چندانی در راهبردهای اقدام دو جناح مشاهده نشود و سطح تفاوتها به مسائل تاکتیکی و تکنیکی تنزل می‌یابد. به هر ترتیب جریان راست اسرائیل در تفکر و رفتار تهاجمی از جریان چپ پیشی می‌گیرد. جریان چپ به رغم تبلیغ تفکر و راهبرددفاعی در عمل راهبرد تهاجمی را به لحاظ شرایط خاص امنیتی جامعه اسرائیل کنار نمی‌گذارد، اما جریان راست اسرائیل صراحتاً یک نگرش واقع‌گرای کلاسیک به امنیت و سیاست بین‌الملل دارد و بنابراین سیاست خارجی تهاجمی را به منصفه ظهور می‌رساند. در عمل و در حالی که شیوه رفتاری عمل‌گرایانه جریان چپ آن را به اتخاذ یک رویه پاسخ - ابتکار سوق می‌دهد، جریان راست را از یک الگوی آرمانی - ابتکاری در سیاست خارجی پیروی کرده، رویه ابتکار - پاسخ را در پیش می‌گیرد و در کل سیاست خارجی اسرائیل را به سمت یک انطباق تهاجمی می‌کشاند.